

## معرفی و تصحیح نسخه خطی شرح خطبة البیان به روایت میر شریف آملی<sup>۱</sup>

دکتر رضا اسدپور<sup>۲</sup>

استادیار گروه الهیات دانشگاه آزاد اسلامی واحد قائم شهر

### چکیده

خطبة البیان نام یکی از خطبه‌های منسوب به مولا علی<sup>(ع)</sup> است که در خصوص صحت انتساب آن به ایشان، دیدگاه‌های مختلفی در طول تاریخ مطرح شده است. در این خطبه، کلمات مسجعی بر زبان حضرت جاری شده است که با ضمیر «انا» آغاز شده و به شرح حال ایشان در مقام ولی و انسان کامل در حالت فنای فی الله اشاره دارد. بدین سبب به شطحیات اهل تصوف و اقوال اهل غلو شباهت داشته و همواره مورد توجه صوفیان و فرقه‌های شیعه و باطنیه بوده است. از این خطبه و شروح آن، نسخه‌های خطی بسیاری در کتابخانه‌های ایران و کشورهای دیگر وجود دارد. یکی از این شروح متعلق به شخصی به نام میر شریف از سده دهم هجری است که تاکنون ناشناخته بوده است. از این شرح، نسخه‌های متعددی با تفاوت‌هایی چند در دست است. نسخه‌ای که نام میر شریف را در مقدمه و انتهای خود دارد، به شماره ۱۰۱۵ در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است. در این مقاله، ابتدا میر شریف و

رساله شرح خطبة البيان وی معرفی شده و پس از گزارش نسخه‌های مختلف برجای مانده از این اثر، تصحیح نسخه خطی شماره ۱۰۱۵ این رساله همراه با مآخذ آیات و روایات و اشعار و تفاوت‌های نسخه‌بدل از نظر می‌گذرد.

## واژه‌های کلیدی

مولا علی<sup>(ع)</sup>، خطبة البيان، نسخه خطی، شطح، تأویل، میر شریف.

### ۱. مقدمه

یکی از خطبه‌های منسوب به مولا علی<sup>(ع)</sup> خطبة البيان نام دارد. در این خطبه، عبارت‌هایی مسجع بر زبان امام جاری شده که به شرح حال و احاطه علم ایشان در مقام ولی و انسان کامل در حالت فنای فی الله اشاره دارد. از این رو با شطحیات اهل تصوف شباهت داشته و از سده‌های آغازین اسلام مورد توجه فرقه‌های شیعه، اسماعیلیه و اهل تصوف بوده است. این خطبه در نهج البلاغه ذکر نشده، اما شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد پیش‌تر از آن در برخی رسائل شیعی بدان اشاره شده است (massignon, 1948: 287-314؛ ماسینیون، ۱۹۷۶؛ بدوی، ۱۹۷۶: ۱۰۴-۱۴۳).

عباراتی از خطبة البيان که به بیان اوصاف مولا علی<sup>(ع)</sup> به زبان اول شخص اختصاص یافته، تا آنجا که نگارنده جستجو کرده است، به ترتیب قدمت در این آثار یافت شده است:

بصائر الدرجات صفار قمی (م ۲۹۰ق)، رجال الکشی (قرن ۳ و ۴)، الکافی کلینی (م ۳۲۹ق)، الهدایة الکبری خصبی (م ۳۵۷ق)، توحید و معانی الاخبار صدوق (م ۳۸۶ق)، الاختصاص مفید (م ۴۱۳ق)، مراتب امیرالمؤمنین بستی (حدود ۴۲۰ق)، المناقب ابن شهر آشوب (م ۵۸۸ق)، مجالس مؤیدالدین شیرازی (م ۴۷۰ق)، هفت باب بابا سیدنا (تألیف حدود ۵۹۷ق)، الدر المنظم فی السّر الاعظم شافعی (م ۶۵۲ق)، روضة التسليم یا تصورات طوسی (م ۶۷۲ق)، مقدمه

قیصری بر فصوص الحکم (م ۷۵۱ق)، جامع الاسرار و منبع الانوار آملی (م ۷۸۲ق)، جاودان نامه فضل الله حروفی (م ۸۰۴ق).

در المناقب ابن شهر آشوب که در سده ششم هجری تألیف شده، از خطبة الافتخار یاد شده و به برخی از مضامین آن استناد شده است که شباهت بسیاری با خطبة البيان دارد (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹ق، ج ۲: ۱۶۳ و ۳۸۶/ج ۳: ۳۸۷). به نظر می رسد که متن این خطبه را نخستین بار حافظ رجب برسی (م ۸۱۳ق) در کتاب مشارق انوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین (تألیف ۷۷۳ق) تحت عنوان خطبة الافتخار و آثار علی بالکون، به طور کامل تر نقل کرده است (برسی، ۱۴۲۷ق: ۲۶۰-۲۶۲ و ۲۶۸-۲۶۹) که در آثار پس از او، خطبة البيان با تغییر و افزوده های بیشتر با استناد به این اثر ذکر شده است. دستیابی به اولین منابعی که این خطبه را به طور مشخص معرفی کرده باشند، به طور قطع میسر نیست، ولی می توان روایت های مشابهی از آن را در سده های آغازین اسلام یافت. بنابراین با توجه به منابعی که ذکر شد، معلوم می شود که اصل این خطبه صحت داشته، ولی در طول زمان بر آن افزوده شده است. همچنان که حاجی خلیفه در کشف الظنون، این خطبه را هفتاد کلمه دانسته است (حاجی خلیفه، بی تا، ج ۱: ۷۱۵).

در قرن هشتم و نهم، با آشکار شدن متن کامل تر این خطبه و خطبه های مشابه آن در کتاب مشارق انوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین، فصل تازه ای از نقل و شرح خطبة البيان آغاز می شود؛ به طوری که اکثر ناقلان و شارحان پس از برسی، متن خطبه را به نقل از این اثر وی روایت می کنند. اولین شرح های مستقل را نیز از قرن نهم به بعد شاهدیم؛ چنان که شرح منظوم شاپور کاشانی (سروده ۸۴۶ق)، شرح میرسید شریف نقطوی (م ۹۵۰ق)، خلاصة الترجمان دهدار شیرازی (۱۰۱۶ق)، شرح محمدتقی مجلسی (م ۱۰۷۰ق)، شرح منظوم نورعلیشاه اصفهانی (م ۱۲۱۲)، معالم التأویل و التبیان راز ذهبی (م ۱۲۸۶ق) و... از این دست می باشند.

در سده های سیزدهم و چهاردهم، با انتشار چند متن متفاوت و مختلف و طولانی از این

خطبه در کتاب‌های *ینابیع المودة لذوی القربی قندوزی* (م ۱۲۹۴ق) و *الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب یزدی حائری* (م ۱۳۳۳ق) و پس از آن‌ها در *علائم الظهور شبر و نوائب الدهور فی علائم الظهور میرجهانی طباطبایی*، به تردیدهایی که همواره در خصوص صحت انتساب این خطبه به مولا علی<sup>(ع)</sup> مطرح بوده، دامن زده شد، تا آنجا که برخی این متن‌های متأخر را ساخته‌پرداخته اشخاصی با غرض‌هایی خاص دانسته‌اند (اسدپور، ۱۳۸۷: ۱-۴۰).

از این خطبه، نسخه‌های خطی بسیاری در کتابخانه‌های ایران و کشورهای دیگر وجود دارد. بیش از پنجاه نسخه از آن در کتابخانه‌های ایران شناسایی شده است. به غیر از نسخه *الذکر المنظم شافعی* (م ۶۵۲ق) که ذکر آن رفت و کارشناسان نسخ خطی کتابت آن را مربوط به قرن هشتم یا نهم دانسته‌اند (صادقی، ۱۳۸۳: ۶۰)، «قدیمی‌ترین آن‌ها ضمن نسخه‌ای از *نهج البلاغه* است که در سال ۷۲۹ق کتابت شده و پس از آن، نسخه‌ای است با تاریخ کتابت ۸۶۰ق و شماره ۷۱۳۶ کتابخانه آستان قدس رضوی که همراه با ترجمه فارسی در سال ۱۷۵ق نوشته شده است. و از آن جمله نسخه مدرسه حبیبیه فردوس که به خط معین شیرازی در سال ۹۰۹ق تحریر شده و همچنین نسخه دانشگاه لس آنجلس که در سال ۹۱۰ق مکتوب شده است. پس از آن نسخه شماره ۲۳۹۸ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران است که در محرم ۹۱۲ق کتابت شده و بعد از آن نسخه حسینیه شوشتری‌ها که در سال ۹۱۱ق تحریر شده و سپس نسخه آستان قدس رضوی به خط درویش علی مقری در ۹۲۳ق، و سپس شماره ۲۵۷۶ مکتبه احمد ثالث در استانبول که در سال ۹۶۰ق تحریر شده و پس از آن نسخه شماره ۲۴۵ کتابخانه آیت الله مرعشی قم که به خط نسخ حسن بن علی حسینی بحرانی در ذی‌قعدة ۹۷۱ق استنساخ شده است» (بیدآبادی، ۱۳۸۱: ۷۱-۷۲).

یکی از شرح‌های مهم این خطبه از میر شریف نامی متعلق به سده دهم هجری است که تاکنون ناشناخته بوده است. در خصوص این شرح یا به عبارت دیگر تأویلات شارح، می‌توان گفت که در دیباچه‌ای که از او به جای مانده، نام سید شریف را در خود دارد و از این جهت

تردید در انتساب این رساله به شریف وجود ندارد. وی به نکات عرفانی عمیقی اشاره می‌کند و چند عبارت خطبه را تأویل می‌کند و شأن نزول این کلمات را مقام فنای فی الله می‌داند که حاصل قرب نوافل ولی است و شطحیات راستین عرفانی را نیز از همین سرچشمه می‌داند. وی با اشاره به واقعه تجلی کردن خدا بر موسی از درون آتش، بر این باور است که وقتی آتش این قابلیت را دارد که به واسطه تجلی حق، ندای «إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» از او برخیزد، پس از حقیقت و مظهری که وجود او نور است، به طریق اولی، خطبة البیان بیان می‌شود. شریف در تأیید این مطلب به احادیث مختلفی از رسول الله استناد می‌کند.

شرح سید شریف از جمله شروحو بوده که ناشناخته مانده و در طول چند سده، نسخه‌های خطی متعدد آن در کنج کتابخانه‌ها مهجور مانده بودند و نگارنده این توفیق را یافته است که برای نخستین بار این رساله را تصحیح و در معرض دید ناظران قرار دهد. این رساله که در واقع دیباچه ارزشمندی بر شرح عبارات خطبه است، می‌تواند افق‌های تازه‌ای را به روی خطبه شگفت‌انگیز و شطح‌آمیز مولا علی<sup>(ع)</sup> بگشاید.

## ۲. پیشینه پژوهش

در خصوص پیشینه این پژوهش، گفتنی است که هرچند در خصوص خطبة البیان و شروح آن، آثاری منتشر شده است که به برخی از آن‌ها اشاره شده، شرح میر شریف که ابتدا در فهرست نسخه‌های خطی علی نقی و احمد منزوی معرفی شده بود، اولین بار توسط نگارنده تصحیح شده است. این تصحیح در واقع موضوع رساله دکتری عرفان اسلامی اینجانب با عنوان خطبة البیان: تحلیل تاریخی، عرفانی و تصحیح برخی شروح آن در عصر صفوی بوده است که در سال ۱۳۸۸ در دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران دفاع کردم. چند مقاله نیز از نگارنده درباره این خطبه منتشر شده است که فقط اشاره‌ای به میر شریف در آن‌ها رفته است و تصحیح این رساله در اینجا برای نخستین بار منتشر می‌شود. مقالات مذکور

عبارت‌اند از: «نظر میرزای قمی درباره خطبة البیان» (اسدپور، ۱۳۸۷ الف)، «خطبة البیان و شطحیات عارفان» (همو، ۱۳۸۷ ب) و «خطبة البیان به روایت هفت باب بابا سیدنا و تأثیر آن بر امام‌شناسی نزاریه» (همو، ۱۳۹۱).

### ۳. میرسید شریف نقطوی، زندگی و آثار

نسخه‌ای که تصحیح آن از نظر خواهد گذشت، در مقدمه و پایانش نام سید شریف ذکر شده است. این تنها نسخه‌ای است که نام شارح هم در مقدمه و هم در انتهای آن ذکر شده است و سایر نسخی که با اختلافاتی کم و بیش از روی همین رساله نگاشته شده‌اند، نامی از سید شریف به میان نیاورده‌اند. آقای علینقی منزوی، در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشگاه تهران (۱۳۳۲ الف، ج ۱: ۱۹۹)، ابتدا این رساله را منسوب به میرسید شریف گرگانی (د ۸۱۶ق) دانسته، ولی در جای دیگری از همان فهرست می‌نویسد: «تندروی‌ها و غلوهای که در این رساله درباره علی<sup>(ع)</sup> هست، با فکر میرسید شریف ناسازگار است و شاید که این کتابچه از سید شریف، نگارنده ذرّه‌نامه باشد» (همان، ج ۲: ۱۱۴).

احمد منزوی نیز در فهرست نسخه‌های خطی خویش، نظر برادرش را تأیید کرده و شارح را «سید شریف نقطوی» نامیده است (منزوی، ۱۳۴۹، ج ۲: ۱۲۳۱). از این رو، نگارنده نیز بر این باور است که شارح این رساله که نام سید شریف را بر خود دارد، به ظن قریب به یقین میرسید شریف نقطوی است که با توجه به تاریخ کتابت نسخه و تاریخ حضور او در دربار اکبر گورکانی، باید متعلق به دوران جوانی وی باشد. در اینجا به شرح حال او می‌پردازیم.

وی از پیروان محمود پسیخانی (د ۸۳۱ق) بنیان‌گذار فرقه نقطویه بوده است. محمود خود از شاگردان فضل‌الله نعیمی استرآبادی، بنیان‌گذار حروفیه بود که توسط استادش طرد شد و فرقه نقطویه را ایجاد کرد. این فرقه‌ها مدت‌ها به‌طور سری و مخفیانه به حیات خود ادامه می‌دادند تا اینکه حدود صد سال بعد با ظهور «محمودیان» یا همان «نقطویان» و «پسیخانیان»

در حلقهٔ مریدان شاه طاهر انجدانی، پیشوای اسماعیلی معاصر شاه اسماعیل اول صفوی مواجه می‌شویم (ذکاوتی قراگزلو، ۱۳۸۳: ۳۸). اوج شکوفایی اندیشه‌های نقطوی را در حوالی سال هزارم هجری، زمانی که شاه‌عباس صفوی در ایران و اکبر بابری در هند سلطنت می‌کردند، می‌توان دید. با توجه به اینکه شاه‌عباس به قلع و قمع و سرکوب و قتل نقطویان ایران پرداخت، متفکران نقطوی برای حفظ جان خویش از ایران به هند گریختند و در دربار اکبرشاه که بنیان‌گذار دین الهی بوده و با فرقه‌های گوناگون با تسامح برخورد می‌کرد، فضای مناسبی برای بیان افکار خود یافتند، به طوری که حتی اکبرشاه را در ایجاد «دین الهی» یاری کرده و او را موعود رأس هزارهٔ هجری دانستند.

یکی از این متفکران نقطوی که در دربار اکبرشاه به مقاماتی دست یافت، محمد شریف آملی است. از تاریخ دقیق تولد و وفات او اطلاعی در دست نیست، اما برخی منابع به حضور او در بارگاه اکبرشاه اشاراتی داشته‌اند. از جمله در *دبستان من/هب آمده است*: «میر سید شریف آملی در منزل دیبال‌پور آمده، حضرت [اکبر] را دید و علانیه از طرف محمود پسیخانی با علما بحث کرده، ایشان را ملزم ساخت. حضرت بر او هم سایهٔ عاطفت گستردند» (اسفندیار، ۱۳۶۲، ج ۱: ۲۹۸-۲۹۹).

آقای صادق کیا در اثر مشهور خود به نام *نقطویان یا پسیخانیان*، منابعی را که به حضور نقطویان در دربار اکبرشاه اشاره کرده‌اند، ذکر کرده است. به نظر وی، شریف آملی برای برانگیختن اکبر به آوردن دین نو، از نوشته‌های محمود پسیخانی گواه می‌آورد و می‌گفت که وی پیشگویی کرده است که در سال (۹۹۰ق) مردی پدید می‌آید که براندازندهٔ باطل و برافرازنندهٔ دین حق است. وی در پیشگاه این پادشاه با پیروان دین‌های دیگر به گفت‌وگو درآمد و بر همهٔ ایشان پیروز شد و اکبر او را بر بزرگ‌ترین کارهای کشور گماشت (کیا، ۱۳۲۰: ۱۰).

سه اثر از منابع معاصر شریف که از او یاد کرده‌اند، عبارت است از: *منتخب التواریخ* بداونی، *عالم‌آرای عباسی اسکندربیک منشی و عرفات العاشقین* اوحدی بلیانی.

مؤلف منتخب التواریخ، عبدالقادر پسر ملوک‌شاه بداونی که خود از مخالفان اکبرشاه و دین الهی‌اش شد، از ماجرای تشویق اکبرشاه به برپایی دین الهی توسط شریف، به نیکی یاد نکرده و وی را از زمره «اسافل و اراذل عالم‌نمای جاهل تعاضد» می‌شمرد که دلایل باطنی مبنی بر برپایی دین الهی اکبر را از رسائل محمود پسیخانی بیان کرده است (بداونی، ۱۸۶۹، ج ۲: ۲۸۶).

برعکس، مؤلف عالم‌آرای عباسی از او به بزرگی یاد کرده و از اکابر طایفه نقطویه و جامع کمالات و حامل مقالات دانسته که از بیم تکفیر فقهای عصر از ایران به هند گریخته و مورد تعظیم و تکریم بسیار اکبرشاه و اطرافیانش قرار گرفته است؛ به طوری که رابطه او و شاه به نوعی سلوکی پیر و مریدانه بوده است (اسکندریک منشی، ۱۳۱۴، ج ۲: ۳۲۶).

تقی‌الدین محمد اوحدی بلیانی در تذکره عرفات العاشقین (نیمه نخست سده یازدهم) درباره او می‌نویسد: «شریف کل شریف، محیط مرکز کاملی، شریف آملی، به غایت پاکیزه روزگار عالی طبیعت بوده، در اوایل قلندرانه و مجردانه سیاحت می‌نمود. چون به ملازمت اکبرشاه رسید، به سلطنت و امارت قیام نمود. گویند از امنای پسیخانی بوده، سر هرکسی را خدای بهتر می‌داند. به همه حال در سنه هزاروپانزده که بنده به لاهور رسیدم و وی از عالم ترکیب به افراد وجود خود مراجعت نموده، من به صحبت وی نرسیده‌ام. گویند که تتبع کلام صوفیه و حالات محققین بسیار کرده بود و به غایت تیزبخت و فهیم و مدرک واقع بود. بعضی نسبت این اشعار به وی نمایند و جمعی می‌گویند شعر نگفت. اما آنچه مذکور می‌شود بی‌سخن شعر وی است والعلم عندالله» (اوحدی بلیانی، به نقل از کیا، ۱۳۲۰: ۵۸). با توجه به این نوشته می‌توان گفت که تاریخ وفات شریف پیش از سال ۱۰۱۵ قمری بوده است.

مآثر الامرا از آثار دیگری که به شرح حال شریف پرداخته‌اند. مؤلف این کتاب ضمن بیان دین الهی اکبر از شریف یاد کرده و او را صاحب مقام علمی دانسته و درباره او نوشته است: «تصوف و حقایق بسیار ورزیده و الحاد و زندقه را بدان خلط داده، دعوی "همه اوست" می‌کرد و همه را الله می‌گفت...» (شاه‌نوازخان، ۱۲۰۹، ج ۳: ۲۰۸ به نقل از کیا، ۱۳۲۰: ۴۵).



آقابزرگ تهرانی نیز در *الذریعه* از دیوان شریف آملی نام برده و او را محمد شریف بن حسن آملی نقطوی نامیده که از نزدیکان طالب آملی بوده و در اصفهان تحصیل علم کرده و پس از کشتار نقطویه در ایران به هند گریخته و به ابراهیم بن علی مردان خان از امرای اکبر شاه پیوسته است. وی از شاعر دیگری به نام شریف آملی یاد می‌کند که نامش محمد شریف بن حسین علی است و او غیر از شریف نقطوی است (تهرانی، ۱۴۰۳، ج ۹، قسمت دوم: ۵۱۹). به گفته تهرانی ذکر شریف نقطوی در *تذکره نصرآبادی* نیز آمده است (نصرآبادی، ۱۳۱۷، ج ۶: ۱۸۷ به نقل از: تهرانی، ۱۴۰۳، ج ۹، قسمت دوم: ۵۱۹).

شاهزاده محمد داراشکوه در *حسنت العارفین*، عبارت‌هایی به عربی به محمد شریف آملی نسبت داده است که شاید ترجمه کلمات او باشد و نیز از او نقل کرده است که «عبودیت کفر است». همچنین از قول او آورده است که «محمد شد شریف اندر هزاری» (داراشکوه، ۱۳۵۲: ۵۸-۵۹). شاید مقصودش این است که محمد رسول‌الله به صورت محمد شریف آملی بعد از هزار سال ظهور کرده است و این یک دعوی معمولی نقطویه بود (ذکاوتی، قراگزلو، ۱۳۸۳: ۶۴). در خصوص عناوین و تعداد آثار میرسید شریف، اطلاع دقیقی در دست نیست. به جز *ذره‌نامه* که منزوی از تألیفات او برشمرده است، گولپینارلی نسخه‌های خطی چند اثر او را که در کتابخانه دانشگاه استانبول موجودند، معرفی کرده که عبارت است از: *حج‌نامه*، *محشرنامه*، *اسم و مسمّا*، *بیان الواقع (معادیه)* و *دیوان اشعار (گولپینارلی)*، ۱۳۷۴: ۲۸). وی رساله‌ای را به نام شرح *قصیده سید شریف* نیز معرفی کرده که از شخص دیگری است (همان: ۱۲۳).

با مقایسه میان سبک نوشتاری این رسالات و شرح *خطبة البیان*، می‌توان مشابهت‌هایی را دریافت؛ مثلاً آغاز رساله *اسم و مسمّا* این‌گونه است: «ستایش بر کمال نثار ذاتی است که اسماء خود را از روی احدیت ذات، عین مسمّا گردانید» (همان: ۶۵). این سرآغاز با سرآغاز شرح *خطبة البیان* شباهت زیادی دارد. در پایان این رساله نیز نام سید شریف ذکر شده، همچنان که در نسخه مورد نظر ما نیز چنین است. از زندگی و آثار شریف اطلاعات بیشتری در دسترس نیست.

#### ۴. نسخه‌شناسی و روش تصحیح

نسخه شرح خطبة البيان که نام سید شریف را در مقدمه و انتهای خود دارد، به شماره ۱۰۱۵ در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است. این رساله که بیست و ششمین رساله از مجموع ۴۷ رساله‌ای است که این مجموعه در خود دارد، به خط نستعلیق ترکی است که نویسنده‌ای به نام محمد بن سعدالله در سال ۹۱۳ قمری، آن را کتابت کرده است و برگ‌های ۶۰ تا ۶۷ این مجموعه ۱۷۷ برگگی را به خود اختصاص داده است.

سید شریف این رساله را به مثابه دیباچه‌ای بر شرح خطبة البيان نگاشته و در آن، به شرح جملات این خطبه که با ضمیر «أنا» آمده، جز در چند مورد اشاره‌ای نکرده است؛ هرچند نسخه دیگری به شماره ۱۲۶۱۲/۷ در کتابخانه مجلس در دست است که علاوه بر این دیباچه، شرح تک تک جملات خطبه را نیز شامل می‌شود و نسخه‌های دیگری نیز موجودند که فقط شرح جملات خطبه را بدون ذکر دیباچه سید شریف در بر می‌گیرند.

بر ما پوشیده است که شرح عبارات خطبه هم از سید شریف است یا از شارح ناشناسی که دیباچه سید شریف را بدون ذکر نام، بر شرح خویش افزوده است. و نیز احتمال می‌رود که این دو رساله دیباچه سید شریف و شرح عبارات خطبه، توسط کاتبی در پی هم کتابت شده باشد. ناگفته نماند که با توجه به شباهت‌های سبک نوشتاری دیباچه و شرح عبارات، می‌توان این دو را از یک مؤلف که همان سید شریف است، دانست. به هر حال، چون تحقیقات نگارنده در یافتن نام شارح این متن بی نتیجه مانده و آقای منزوی نیز این متن را که در نسخه‌های مختلفی کتابت شده ناشناس دانسته است، این شرح را نیز منسوب به سید شریف دانسته و تصحیحی از آن را که در پی دیباچه سید شریف کتابت شده، به انجام رسانده است.

نسخه شماره ۱۰۱۵ که ذکر آن از نظر گذشت، مبنای تصحیح این رساله قرار گرفته است و نسخه بدل آن نیز نسخه شماره ۵۴۷/۲۲ کتابخانه ملک است. نسخه‌های دیگری که از روی نسخه شماره ۱۰۱۵ کتابت شده‌اند و با کمی تغییر و تفاوت و حذف نام سید شریف از مقدمه

و انتهای رساله، تقریباً همان متن را عرضه می‌کنند، عبارت است از:

۱. نجف، امیرالمؤمنین، در مجموعه‌ای کتابت شده به سال ۹۷۶ق. در نسخه نامی از نگارنده نیامده است.

۲. نجف، امیرالمؤمنین، ۱۷۵۴/۶ سده ۱۰، نویسنده آن را از افضل العلماء، امیر سید شریف دانسته است.

۳. ملک، ۵۴۷/۲۲، نستعلیق سده ۱۱، در این نسخه ابتدا در پنج صفحه متن عربی خطبة البيان آمده (ص ۵۴۲-۵۴۶) و سپس در ۱۰ صفحه همان شرح سید شریف، اما بدون نام آمده است (ص ۵۴۷-۵۵۶).

۴. دانشگاه تهران، ۴۶ ج حقوق، نستعلیق سده ۱۱، این نسخه شامل متنی از خطبة البيان (۷۰ جمله) با ترجمه برخی از عبارات آن است که در حاشیه برگ‌های آن، همان شرح سید شریف بدون ذکر نام نگارش شده است. آقای منزوی به اشتباه این رساله را جزو شروح ناشناس از عبارات خطبه دانسته است (منزوی، احمد، ۱۳۴۹، ج ۲: ۱۲۳۳).

۵. دانشگاه تهران، ۲۸۹۶/۹، نستعلیق، ۱۲۴۲ قمری از عباسعلی بن مشهدی زین‌العابدین صدقیانی. آقای منزوی نویسنده را احمد بن محمد طاهر به تاریخ ۱۲۱۳ معرفی کرده است (همان: ۱۲۳۲). این رساله با خطی ناخوانا نگاشته شده که صفحه آخر آن با جوهر آغشته شده و به کلی ناخواناست. در ادامه شرح و حاشیه برگ‌ها، متن عبارات خطبه با ترجمه فارسی ذکر شده است.

اما نسخه حاوی شرح عبارات خطبه که در نسخه شماره ۱۲۶۱۲/۷ مجلس به کتابت ملا خیر خراسانی در تاریخ ۱۰۷۸ قمری به همراه دیباچه سید شریف آمده، در نسخه‌های دیگری نیز با کمی تغییر یافت شده است که در اینجا از بیان آن‌ها صرف نظر می‌کنیم.

از آنجا که متن دیباچه شرح خطبه در نسخه شماره ۱۰۱۵ با متن نسخه شماره ۱۲۶۱۲/۷ کتابخانه مجلس تفاوت‌های چشمگیری دارد، نگارنده هریک را به‌طور جداگانه تصحیح کرده

است؛ اما در این مقاله، فقط نسخه ۱۰۱۵ از نظر می‌گذرد. مآخذ آیات و روایات و اشعار نیز در حد مقدور مشخص شده‌اند. در رسم‌الخط به جز برخی عبارات متصل که جدا از هم نوشته شدند، تغییر چندانی صورت نگرفته است؛ اما اعراب‌گذاری در حد امکان تصحیح شد. همچنین سعی گردید که با پارگراف‌بندی و علائم نگارشی، خوانش متن به سهولت انجام پذیرد. اختلافات نسخ نیز به جز تفاوت‌های جزئی در برخی حروف، در سایر موارد در پانوشت ذکر شده است. اکنون تصحیح نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۱۰۱۵ مشکوة، خط نستعلیق ترکی و نسخه بدل آن به شماره ۵۴۷/۲۲ کتابخانه ملک که در پانوشت آمده است، از نظر می‌گذرد. از آنجا که نسخه کتابخانه ملک تنها نسخه بدل نسخه اصل (۱۰۱۵ مشکوة) است، در پانوشت‌ها نام اختصاری آن (م) ذکر نشده و تنها اختلاف عبارات آمده است. شماره برگ‌های نسخه در متن داخل کروش ذکر شده است. مآخذ آیات و روایات و اشعار نیز با شماره‌گذاری داخل پراوتر در پی‌نوشت تصحیح رساله ذکر شده‌اند.

### دبیاچه شرح خطبة البیان میر سید شریف (نقطوی)

[۱] بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

سپاس نام‌محصور و ستایش موفور<sup>۱</sup> نثار ذات علی عظیمی ست که خطبة بیان معانی بدیع حکمت او<sup>۲</sup> بر منابر وجود هر موجودی<sup>۳</sup> مذکور می‌باشد و درود نامحدود<sup>۴</sup> بر زمره انبیا که زهره زهرا را زهره و یارای آن نیست که بر آسمان عصمت و تقوای ایشان رأیی که مخالف

۱. از آنجا که نسخه کتابخانه ملک به شماره ۵۴۷/۲۲ تنها نسخه بدل نسخه اصل (۱۰۱۵ مشکوة) است، در پانوشت‌ها نام اختصاری آن (م) ذکر نشده است؛ نسخه م «و ستایش موفور» ندارد.

۲. را.

۳. بلاغت متذکر می‌باشد.

۴. و صلوات نامحدود بر طایفه که نقاب احتجاب و حجاب ارتیا از چهره خلوت‌نشینان اسما و صفات بسی مکاشف و مشاهدۀ ایشان منکشف گردید. اولئک علیهم ...

قانون شرع هریک باشد، به چنگ آورد. «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»<sup>(۱)</sup>. خصوصاً بر مظهر مطهری<sup>۱</sup> که مظهر سیر «كنتُ أنا و علیُّ نوراً بین یدی الله قبل أن یخلق آدمَ بأربعةَ عشرَ ألفَ عام»<sup>(۲)</sup> شد و در بیان حقیقت امر<sup>۲</sup> و تحقیق توحید<sup>۳</sup>، متکلم به کلمه «أنا و علیُّ من نورِ واحدٍ و<sup>۴</sup> علی منی و أنا منه»<sup>(۳)</sup> گشت و در دار دنیا مبدأ<sup>۵</sup> اظهار کمال<sup>۶</sup> اقتدار و حشمت خویش<sup>۷</sup>، بهر بیگانه و خویش، حصر کمالات در مرتبه وجود با کمال مترنم به نغمه «أنا دار الحکمة و علی بابها»<sup>(۴)</sup> از بهر فتح باب‌های دانش و ترویج در باب‌های معرفت و بینش آمد. - علیه من الصلوات ازکیها و من التحیات ابهاها بعدد کلمات الله التی لا تنفد - و بر آل او که هریک بر آسمان هدایت، گم‌شدگان به وادی ضلالت و جهالت<sup>۸</sup> را کوی هادی بودند<sup>۹</sup>، به تخصیص آن ذاتی که حروف ممکنات را<sup>۱۰</sup> نقطه جز وجود مقدس شعار او نیامد<sup>۱۱</sup> و در دایره موجودات، پرگار<sup>۱۲</sup> جز مظهر اقدس دثار<sup>۱۳</sup> او نشد؛ آنک<sup>۱۴</sup> در مقام منقبت و مدحت او از زبان [۲] میر شریف و وضع این کلام به کام می‌رسد.<sup>۱۵</sup>

۱. مظهری که در بیان حقیقت.

۲. «امر» ندارد.

۳. توفیق.

۴. واحد بوده.

۵. بهر اظهار.

۶. «کمال» ندارد.

۷. این ندا در داد که انا دار الحکمة و علی بابها - علیه من الصلوات افضلها و تحیات و تسلیمات بعدد کلمات ...

۸. «و جهالت» ندارد.

۹. آمدند.

۱۰. «را» ندارد.

۱۱. «نیامد» ندارد.

۱۲. پرگار محیط.

۱۳. «دثار» ندارد.

۱۴. که در مدحت و منقبت او زبان حال بدین مقاله بکام می‌رسد.

۱۵. بیت.

ای به صفت جان و جهان همه  
 گرچه فرستاد رسولان خدا  
 با همه همراه تو بودی و بود  
 حاصل ایمان و امان همه  
 جز تو نبند روح و روان همه  
 از تو منور دل و جان همه  
 صلوات الله<sup>۱</sup> علیه و سلامه و علی جمیع اولاده الطاهرین.

اما بعد<sup>۲</sup>، مقرر است که ضابطه تحقیق و توحید که در میان است و تمسکی که اثبات وحدت محققان است، استنباط آن از کلام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام شده است و از جمله کلمات قدس حضرت اقدس شعار ایشان که بر صفحه روزگار ثابت و محرر است که دستور اهل توحید و عرفای محققین و دیباچه کمالات فضلالی موحدین، خطبه‌ای است که مسمی می‌گردد به *خطبة البیان و خطبة الافتخار و خطبة انانیه*<sup>۳</sup> که جمیع متوحده از صوفیه و غیرهم در طریقه توحید و حقایق معارف که در باب ذات و صفات واجب‌الوجود، عز اسم، به ظهور آورده‌اند و در شطحیات و طامات خویشتن و در رسائل و مسائل که اظهار کرده‌اند، همه از خرمن کمال این خطبه و قطره [ای] از بحر زخار این کلمات قدسیه حضرت علی بوده است؛ و هر طایفه که جرئت و اقدام نموده‌اند در معرکه لطایف و معارف و ظرایف توحید، به سبب ملاحظه معانی و دقایق این خطبه بوده است و در میان [۳] طایفه شیعه و مجتهدین ایشان از فقهای<sup>(۵)</sup> متکلمین، غایت ظهور و کمال اشتها دارد؛ و بر طریق سند، مستند باسدالله الغالب می‌شود. اما بواسطه آنکه طبیعت‌ها که به تقلید و رسوم معتاد شده‌اند و از حد عادات آبا و

۱. و صلوات الرحمن و سلام علیه و اولاده المطهرین.

۲. اما بعد، مدتی میلان خاطر و داعیه باطن و ظاهر بر آن بود که در بیان خطبه که منسوب به حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین المتقین و یعسوب‌الدین، قاتل الکفره، قاصع الفجره، اسدالله الغالب و غالب کل غالب علی بن ابیطالب، علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات، و مسمی به *خطبة البیان* است.

۳. و در بعضی اقوام مسمی است انانیه، ضابطه و قاعده محرر بود که منبوی و مشعر باشد از اصل غوامض بر سبیل اجمال به حسب تقلب احوال و تطورات زمان آن معنی در تعویق و تسویف می‌افتاد و به مقتضای «الامور مرهونه باوقاتها و الامور مواقیب حادثه» غایت هدایت نمود و بر انشای آن توفیق رفیق شد و به حسب المقدور نکته چند بر خاطر ضعیف سانح گشت و بالله التوفیق.

اجداد تجاوز نموده‌اند و از مشاهده جمال معنی او بی بهره بوده‌اند، در توجیه ترکیبات این کلمات مرتکب بسی از مهملات مالاطائل شده‌اند و آخر الامر گفته‌اند که علی علیه السلام بر طریق حکایت عن الله تعالی این را مبتنی گردانیده است. القصه بطولها:

گرچه سخن خود بنماید جمال      پیش پرستنده مشتی خیال  
ما که نظر بر سخن افکنده‌ایم      مرده اویمیم به او زنده‌ایم

و چون هر سخن شنوده گردد و بر اصل اصطلاح آن دقایق که در ضمن آن مندرج است، اطلاع کافی<sup>(۶)</sup> حاصل نیاید، قوه ذائقه را در ادراک و تعقل آن استدلالی حاصل نگردد و طبیعت را میل کلی به جانب او به حصول او نینجامد؛ و چون این خطبه ظاهراً اشکالی داشت، بعضی از برادران حقیقی التماس قاعده کلیه کردند در باب ادراک فحوا و معانی آن به حسب اجمالی، اگرچه در تفصیل هریک از کلمات او شرحی اتفاق نیفتاد، اما به جهت اطناب و تطویل که دست می داد، تمهید مقدمات جهد کرده شد که مبنی باشد از آنکه انشاء [۴] این کلمات و تهییج<sup>(۷)</sup> و باعث بر اقتنای این نوع حالات چه چیز است و کدام مقام است که مقتضی این چنین اسرار و مطلع این گونه انوار می باشد. به حسب قصور فهم مستمعان و جمعی که محرک سلسله تحریر این رساله بودند، در اسالیب فصاحت عبارت و افانین بلاغت در محاوره چندان مبالغه نرفت و طریق تنزل سلوک داشتن، صواب دیده شد.

اکنون شروع نماییم در مطلوب و بالله التوفیق و الاعانه. اگر سائل<sup>۱</sup> سؤال کند که<sup>۲</sup> توجیه این سخنان که: «انا المصور فی الارحام و انا النور الذی اقتبس منه موسی فهدی»<sup>(۸)</sup> و امثال این ها که منقول از حضرت امام علی بن ابیطالب است، به چه طریق کرده شود که مطابق شرع و از طریق الحاد و زندقه و تناسخ و حلول برطرف باشد و بر او مخالف و غیر او را اعتراض

۱. سائل.

۲. که امیرالمؤمنین علی فرموده است که «انا الاول و الآخر والظاهر و الباطن و انا بكل شیء علیم» و امثال این سخنان که از حضرت ایشان روایت است؛ توجیه و تحقیق این کلمات قدسی به چه طریق کرده می شود که خلاف ظاهر لازم نیاید و مخالف را اعتراض نرسد.

نیاید؟ و چه معنی حضرت ایشان را باعث بر این سخنان شد و از حضرت رسالت که خاتم انبیا و مقصود آفرینش اوست، از این گونه کلمات مروی نیست؟

جواب: اولاً معلوم باید<sup>۱</sup> کرد که حق تعالی در حدیث قدسی می‌فرماید که «لایزالُ عبدی یتقربُ الیَّ بالنوافلِ حتیَّ أحبَّه فإذا أحببتهُ کنتُ سمعَهُ الَّذیَّ یسمعُ به و بصرَهُ الَّذیَّ یبصرُ به و یدُّ الَّتِیَّ یبطشُ بها و رجلَهُ الَّتِیَّ یمشی بها»<sup>(۹)</sup> مضمون [۵] این حدیث و فحوای این خبر آن شد که بنده<sup>۳</sup> به من همیشه تقرب که می‌جوید به نوافل است<sup>۴</sup>، که آن<sup>۵</sup> عبارت است از طاعتی که نه فرض باشد و نه سنت و زیاد بود بر فرایض مکتوبه تا بدان<sup>۶</sup> غایت که<sup>۷</sup> من دوست گیرم وی را، همین که دوست گرفتیم او را، سمع او می‌شوم که به من می‌شنود و بصر او می‌گردم<sup>۸</sup> که به من می‌بیند و دست او می‌شوم<sup>۹</sup> که به من می‌گیرد و پای او می‌شوم که به من می‌رود. حاصل کلام<sup>۱۰</sup> آن شد که انسان<sup>۱۱</sup> هرگاه که به اعضا و قوی و صفات مجموع حق را باشند، اسم و رسم عبد بالکلی محو شده باشد و ملک وجود را تمام حق متصرف باشد.<sup>۱۲</sup> پس در آن حال هرچه گوید و<sup>۱۳</sup> شنود، شنونده و گوینده به غیر از حق نباشد؛ و در این مرتبه است که

۱. می‌باید.

۲. یمشی بها و مضمون این حدیث ...

۳. همیشه بنده تقرب به من می‌جوید.

۴. «است» ندارد.

۵. که آن زیادتی عبادات و طاعات است بر فرایض.

۶. به آن.

۷. که به من می‌شنود و بصر او می‌شوم.

۸. می‌شوم.

۹. می‌گیرم.

۱۰. قصه.

۱۱. عبارت است از اعضا همچو دست و پا و غیر آن و قوی همچون سمع و بصر و غیر آن پس وقتی که این هر دو به حکم

حدیث مذکور حق شده باشد اسم و رسم عبد ...

۱۲. شده در آن حالت.

۱۳. گویند و شنوند به غیر از حق...



بعضی از اصحاب ریاضت، سخن‌ها گفته‌اند که ظاهراً<sup>۱</sup> خلاف عالم خلقت<sup>۲</sup> و ظاهر شرع است<sup>۳</sup> و از ایشان سر برزد و می‌زند و در آینه ضمیر ایشان که مجالی نقوش عالم ذات و صفات واقع شده بود، به واسطه کمال صفوت صور حقایق و معانی منعکس و منتقش می‌شد در آن آینه، از این بود که بسیاری از حالات غریبه از ایشان به ظهور می‌آمد که نسبت به افهام عامه خلایق، ظاهراً متخالف و متناقض ظواهر شرایع و ادیان انبیا می‌نمود. اما در حقیقت محض ایمان و خلاصه ادیان بود. همچنان که<sup>۴</sup> قول: «انا الحق»<sup>(۱۰)</sup> و «سبحانی»<sup>۵</sup> ما اعظم شأنی»<sup>(۱۱)</sup> و «لیس فی جبتی سوی الله»<sup>(۱۲)</sup> و

«من آن نورم که با موسی سخن گفتم»<sup>۶</sup> خدایم من خدایم من خدایم»<sup>(۱۳)</sup>

[۶] و این کلمات که از این طائف واقع شد، همه از اهل اسلام و اصحاب تقوا و ارباب علم بودند ظاهراً؛ و این حال را مثلی<sup>۸</sup> به غایت<sup>۹</sup> روشن است. مثلاً<sup>۱۰</sup> شخصی آهن را با کمال کثافت و جمودت که در جرم آن آهن موجود است، در آتش برد و انگشت از اطراف بر او ریخت<sup>۱۱</sup> و دم‌به‌دم او را بدم<sup>۱۲</sup> نفخ شدید متصرف شد<sup>۱۳</sup>. آهن به مجاورت<sup>۱۴</sup> آتش و

۱. «ظاهراً» ندارد.

۲. خلقت.

۳. همچون قول انا الحق.

۴. همچون.

۵. لمن.

۶. گفت.

۷. و این حال را تمثیلی روشن است.

۸. تمثیلی.

۹. «به غایت» ندارد.

۱۰. مثلاً اگر کسی آهنی را در آتش برد.

۱۱. ریزد.

۱۲. به نفخ.

۱۳. گردد.

۱۴. به مقاربت و مقارنت آتش.

مواصلت<sup>۱</sup> با او از ظلمت<sup>۲</sup> کدورت<sup>۳</sup> اول خلاص یافت<sup>۴</sup> و به مرتبه [ای] رسید که صفتی<sup>۵</sup> که در که در آتش اعتبار می‌توان<sup>۶</sup> کرد<sup>۷</sup>، در او موجود است. مثل احراق که علت غایی آتش است.

سنگ و آهن را چو در آتش نهی      هر دو آتش گردد اندر هم‌رهی  
جان عاشق را در آن نور جمال      کمتر از سنگی مبین اندر وصال<sup>(۱۴)</sup>

همچنین بنده مادام<sup>۸</sup> که در مرتبه<sup>۹</sup> محبوبی حق در آمد<sup>۹</sup> و به مقتضای حدیث که گذشت<sup>۱۰</sup> و ذکر رفت، دست و پای<sup>۱۱</sup> و سمع و بصر عبد شود<sup>۱۲</sup>. پس هر چه از او صادر شود، از افعال و صفات فی الحقیقه<sup>۱۳</sup> حق را<sup>۱۴</sup> باشد، كما قال<sup>۱۵</sup>: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»؛ یعنی نینداختی<sup>۱۶</sup> ای محمد آن هنگام<sup>۱۷</sup> که انداختی تو، لیکن انداخت<sup>۱۸</sup> خدای تو خاک بر<sup>۱۹</sup> روی

۱. مجاورت او.

۲. ظلم.

۳. کثافت و کدورت صلابت اول.

۴. یابد.

۵. هر صفت.

۶. توان.

۷. و از شعاع و احراق که علت غایی آتش است در او موجود کرد و همچنین ...

۸. بنده چون در.

۹. آید.

۱۰. مذکور شده دست و ...

۱۱. پا.

۱۲. می شود.

۱۳. «فی الحقیقه» ندارد.

۱۴. «را» ندارد.

۱۵. همچنان که نسبت با حضرت حق تعالی فرمود که و مارمیت ...

۱۶. تو ای.

۱۷. کام.

۱۸. خدا انداخت.

۱۹. آن خاک را در روی کفار.

کفار. اگرچه آن فعل انداختن ظاهراً از حضرت رسالت بود، اما حقیقتاً<sup>۲</sup> فاعل آن فعل خدای محمد بود. از آن رو نسبت<sup>۳</sup> آن فعل به خود فرمود.

پس امیرالمؤمنین<sup>۴</sup> علی علیه السلام این مرتبه محبوبی حق ثابت است. پس<sup>۵</sup> هرچه او گفته<sup>۶</sup> گفته<sup>۶</sup> باشد<sup>۷</sup>، متکلم در مظهر او حق باشد<sup>۸</sup>.

<sup>۹</sup>[۷] آن دم که گفته اند انا الحق ز بیخودی

آن دم بدان که<sup>۱۰</sup> ایشان<sup>۱۱</sup>، ایشان نبوده اند<sup>(۱۵)</sup>

<sup>۱۲</sup>قال النبی صلی الله و آله و سلم: «الله علی لسان کل ناطق»<sup>(۱۶)</sup>؛ یعنی حضرت حق به زبان همه ناطق است. اگر سائل سوال کند که مسلم که چون بنده به مقام محبوبی حق می رسد، به حکم حدیث سابق حق، جل و علا، اعضا و قوای او می شود. اما این معنی که حضرت امیر را نسبت محبوبی حق ثابت است، از کجا معلوم می شود؟ جواب گوئیم<sup>۱۳</sup> که اتفاق همه اهل<sup>۱۴</sup> اسلام<sup>۱۵</sup> این است که این حدیث از احادیث حضرت رسالت صحیح است و در شدت اظهار

۱. ظاهر از.

۲. به حقیقت از آن حق است.

۳. نسبت به حق کرد در آخر کار که ولکن الله رمی.

۴. حضرت امیر از این مرتبه.

۵. اکنون.

۶. گوید.

۷. یا شود و.

۸. «حق باشد» ندارد.

۹. شعر.

۱۰. که بدان.

۱۱. و ایشان.

۱۲. اگر سائلی سؤال کند که این معنی را که امیر علی مرتبه محبوبی حق است، مجرد ادعاست یا خود دلیل عقلی و نقلی است، جواب گوئیم.

۱۳. حدیث حضرت رسالت ناطقست و شاهد بر این مدعا که.

۱۴. «اهل ندارد».

۱۵. اسلام و پیش جمیع اهل حدیث این خبر به صحت پیوسته است عن سهل بن ...

من الشمس که در روز جنگ خیبر فرمود:

«عن سهل بن سعد<sup>۱</sup> - رضی قال، قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم - لَأُعْطِينَ هَذِهِ الرَّأْيَةَ غَدًا رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ يُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ فَلَمَّا أَصْبَحَ النَّاسُ غَدُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلِمَ، كُلُّهُمْ يَرْجُونَ أَنْ يُعْطِيَهَا فَقَالَ<sup>۲</sup> آيَنَ عَلَى بَنِ ابِيطَالِبِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ يَشْتَكِي عَيْنَيْهِ<sup>۳</sup>، فَقَالَ فَارْسَلُوا إِلَيْهِ فَآتَى بِهِ فَبَصَقَ رَسُولُ اللَّهِ فِي عَيْنَيْهِ فَبَرَأَ حَتَّى كَأَنَّ لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجَعٌ فَأَعْطَاهُ الرَّأْيَةَ»<sup>(۱۷)</sup>.

<sup>۴</sup> روایت کند سهل بن سعد که حضرت رسالت<sup>۵</sup> پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم در روز جنگ خیبر فرمود که بدهم فردا این علم را<sup>۶</sup> به مردی که بگشاید الله تعالی<sup>۷</sup> خیبر به هر دو دست<sup>۸</sup> او که دوست دارد او خدا و رسول خدا را و خدا و رسول خدا او را دوست دارند<sup>۹</sup>. چون بامداد<sup>۱۰</sup> شد آمدند<sup>۱۱</sup> مردم پیش حضرت رسالت و همه امید داشته [۸]<sup>۱۲</sup> بودند که علم<sup>۱۳</sup> لشکر به ایشان داده شود<sup>۱۴</sup>. رسول الله<sup>۱۵</sup> فرمود<sup>۱۶</sup> که کجاست علی بن ابیطالب. گفتند:

۱. سعید ان رسول الله (ص) قال يوم خيبر لأعطينَ ...

۲. فقال عليه السلام بن علي ابن ابیطالب.

۳. عينيهِ فبرا كان لم يكن ...

۴. معنی این حدیث آن شد که روایت می‌کند.

۵. رسالت فرمود که در روز خیبر که بدهم فردا.

۶. رایت را یعنی علم لشکر را.

۷. «الله تعالی» ندارد.

۸. که او خدا و رسول خدا را دوست دارد.

۹. و خدا او را دوست دارد و رسول خدا او را دوست دارد.

۱۰. صباح شد.

۱۱. مردم همه رفتند.

۱۲. می‌داشتند که.

۱۳. آن علم.

۱۴. بدیشان دهد.

۱۵. رسول.

۱۶. گفت.

یا رسول الله او را<sup>۱</sup> درد چشم است<sup>۲</sup>. رسول فرمود: بفرستید تا بیاید<sup>۳</sup>. چون آمدند<sup>۴</sup> حضرت امیرالمؤمنین علی، رسول الله آب دهن مبارک خود را بر چشم ایشان مالید<sup>۵</sup> و چشم مبارک ایشان نیک شد<sup>۶</sup> که تا آن غایت که گویا چشم مبارک ایشان را دردی نبوده است<sup>۷</sup>. پس رایت لشکر را به او داد و او را آن فتح حاصل شد<sup>۸</sup>.

حاصل<sup>۹</sup> آنکه در این حدیث، حضرت رسالت<sup>۱۰</sup> اثبات کرد که «یحبه الله و رسوله»، یعنی خدا او را دوست دارد<sup>۱۱</sup> و رسول خدا او را دوست دارد<sup>۱۲</sup>. پس او را مرتبه محبی و محبوبی حق در حدیث ثابت گشت<sup>۱۳</sup>. ناچار<sup>۱۴</sup> هرچه او گوید حق گفته باشد؛ و دیگر در حدیث آمده است که «علی مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ»<sup>(۱۵)(۱۸)</sup>؛ یعنی علی سوده شده است در ذات الله<sup>۱۶</sup>. و امیر فرموده است<sup>۱۷</sup>: «أَنَا كَلَامُ اللَّهِ الْنَاطِقِ»<sup>(۱۹)</sup>؛ یعنی من کلام گوینده الله ام<sup>۱۸</sup>. پس سخن امیر

۱. شکایت می کند از چشم خود یعنی درد ...

۲. دارد.

۳. پس فرستادند به سوی او.

۴. آمد.

۵. آب دهن مبارک حضرت رسالت در هر دو چشم مالید.

۶. هر دو چشم آن حضرت نیک شد.

۷. که گویا هرگز درد نکرده بود.

۸. این جمله را ندارد.

۹. حاصل کلام.

۱۰. حضرت رسالت در این حدیث.

۱۱. یعنی دوست می دارد او را خدا.

۱۲. «او را دوست دارد» ندارد.

۱۳. چون حق او را محبوب و دوست خود گرفته باشد هرچه او گوید حق باشد.

۱۴. «ناچار» ندارد.

۱۵. الله تعالی.

۱۶. ذات خدا.

۱۷. «است» ندارد.

۱۸. خدا ام.

۱۹. این.

موافق این حدیث شد.<sup>۱</sup>

یعنی که چون حضرت رسالت آن گفت که «علی ممسوس فی ذات الله»<sup>۲</sup> در مقابل<sup>۳</sup> «أنا کلام الله ناطق» واقع نشد؛<sup>۴</sup> زیرا که کلام<sup>۵</sup> از غایت اتحاد و عینیت که<sup>۶</sup> به ذات متکلم دارد و از ذات متکلم جدا و منفک نیست، گویا که<sup>۷</sup> در متکلم سوده شده است و مقرر است که مشکل این حدیث از کلام امیر برمی‌خیزد.<sup>۸</sup> چون خود را کلام ناطق<sup>۹</sup> گفته باشد و حق<sup>۱۰</sup> جل و علا، جمیع اشیاء را به کلمه<sup>۱۱</sup> «کن» آفرید<sup>۱۲</sup>. چنان که در<sup>۱۳</sup> کلام الله ثابت است که [۹] «أما أمره<sup>۱۴</sup> إذا أراد شيئاً أن يقول له کن فيكون»<sup>(۲۰)</sup>؛ یعنی<sup>۱۵</sup> چون خواهد الله تعالی که چیزی را ایجاد کند، آن چیز را می‌گوید که بباش، پس می‌باشد. و دیگر فرمود: «يُحَقُّ الحقَّ<sup>۱۶</sup> بكلماته»<sup>(۲۱)</sup>؛ یعنی حق تعالی احق<sup>۱</sup> می‌گرداند حق را به کلمات خود؛<sup>۲</sup> و از<sup>۳</sup> این معنی به

۱. مطابق آن حدیث است که علی ممسوس ...

۲. تعالی.

۳. یعنی چون حضرت رسالت آن فرمود امیر در مقابل این فرمود أنا ...

۴. و مشکل آن حدیث به این نکته رفع شد.

۵. کلام به نفس متکلم.

۶. عینیت که دارد گویا ...

۷. گویا که سوده به ذات متکلم شده است و از او جدا نیست.

۸. و چون.

۹. کلام حق.

۱۰. حق تعالی.

۱۱. کلام خود.

۱۲. و ایجاد کرد.

۱۳. چنان که فرمود.

۱۴. أما قولنا بشيء إذا أردناه أن نقول له کن فيكون.

۱۵. یعنی قول ما برای ایجاد شیء از اشیاء متعلق می‌شود، می‌گوییم کن پس می‌باش و آن شیء به ظهور می‌آید.

۱۶. نحن.

۱۷. و يبطل الباطل بكلماته.

ثبوت رسید<sup>۴</sup> که همه اشیا در حکم کلام الهیت<sup>۵</sup> و در تحت تصرف اوست<sup>۶</sup>. پس هر نفسی که خود را به حسب شهود<sup>۷</sup> کلام ناطق حق دیده باشد، او را رسد گفتن: «أنا الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و أنا بكلّ شیءٍ علیم»<sup>(۲۲)</sup>؛ زیرا که اول و آخر و ظاهر و باطن به جز کلام الهی چیزی دیگر نیست و کلمه «کن» امرالله است که «الاله الخلق و الامر»<sup>(۲۳)</sup>؛ زیرا که امری که در ابتدای تکوین و خلقت اشیا از حضرت حق به ظهور آمد، این امر بود و امیر فرمود که «انا امرالله و الروح»<sup>(۲۴)</sup> كما قال الله تعالى: «و يسئلك عن الروح قل الروح من امری ربی»<sup>(۲۵)</sup>. پس چون خود را امر خدا گفت که آن کلمه «کن» است و کلمه «کن» از کلام الله<sup>۹</sup> است و گفتیم که هر چه صادر می شود از کلام الله<sup>۱۰</sup> صادر می شود. پس راست است<sup>۱۱</sup> که «أنا المصور فی الارحام»<sup>(۲۶)</sup>؛ یعنی منم نقش کننده در زهدانها<sup>۱۲</sup>.

زیرا که هر نقش که بر صحیفه<sup>۱۳</sup> وجود هر<sup>۱۴</sup> موجود است که به وجود می آید، همه از این

۱. حق.

۲. و باطل می گرداند باطل را به کلمات خود.

۳. یعنی این معنی.

۴. رسیده.

۵. ساخت؟ حق است.

۶. به حکم آیه که مذکور شد. دیگر فرمود «الشمس والقمر والنجوم مسخرات بامرہ»؛ یعنی آفتاب و ماه و ستارگان مسخرند به امر خدا و امیر(ع) خود را امر خدا خواند. چنان که «انا امرالله و الروح» و امر خدا نیست الا کلمه کن.

۷. و تجلی و تحقیق.

۸. پس خود را امر خدا گفت.

۹. کن کلام است.

۱۰. کلمه کن.

۱۱. باشد این نکته که امیر فرمود انا ...

۱۲. رحمها.

۱۳. تخته وجود.

۱۴. بر صفحه هر موجود بوجود می آید.

کلمه<sup>۱</sup> بیرون نیست<sup>۲</sup> و نکته<sup>۳</sup> بس غریب هست در این مقام و آن این است که چون امیر، خود خود را کلام الله خواند و کلام الله عبارت از بیست و سه حرف است که اگر بالفرض این بیست و سه از کلام الله بدر رود، هیچ نماند که اطلاق کلام الله بر او توان کرد و این بیست و سه حرف وقتی که به اجزا خوانیم، چنان که الف، سه باشد [۱۰] این بیست و سه راست، هفتاد و دو می شود به اعتبار آخر و چون امر خود را امر الله خوانده باشد که «انا امر الله والروح» که عبارت از کلمه «کن» باشد و به حساب جملی راست هفتاد و دو می شود. پس بر این تقدیر لازم می آید که «منم کلام الله ناطق»<sup>۴</sup> که بیست و سه حرف است که اگر بالفرض از اشیا بدر رود<sup>۵</sup>، اشیا را وجود نماند و از این رو گفته اند<sup>۶</sup> - نظم -<sup>۷</sup>

دَوَاءُكَ فِيكَ وَ لَا تَشْعُرُ      وَ دَاوُكَ مِنْكَ وَ لَا تَسْتَشْعُرُ<sup>۸</sup>

یعنی دوا [ی] تو در توست و تو نمی دانی و درد تو از توست و تو<sup>۹</sup> در دل نگاه می داری.

وَ تَحْسَبُ أَنَّكَ جُزْءٌ صَغِيرٌ      وَ فِيكَ أَنْطَوِي الْعَالَمَ الْاَكْبَرَ

و تو<sup>۱۱</sup> می پنداری که<sup>۱۲</sup> جزء کوچکی<sup>۱۳</sup> و در تو عالم اکبر پیچیده شده است.<sup>۱۴</sup>

۱. کلمات.

۲. پس بر این تقدیر لازم می آید ...

۳. منم کلام خدا که اگر بالفرض ...

۴. از اشیا بروم.

۵. از آن معنی فرموده اند.

۶. قال (ع).

۷. دواءک.

۸. و تستشعر.

۹. «تو» ندارد.

۱۰. جزاء.

۱۱. یعنی می پنداری.

۱۲. که تو.

۱۳. صغیری.

۱۴. و حال آنکه در تو منظوری و پیچیده شده است عالم اکبر.



فَانتَ الْكِتَابُ الْمُبِينُ الَّذِي      بِأَحْرَفِهِ يَظْهَرُ الْمُظْهَرُ<sup>۱</sup>  
وَأَنْتَ تَصْرَفُ حِلَّ الرَّمُوزِ      مُحَبَّسَمَك لَوْحَ بِهِ أَسْطَر  
فَلَا حَاجَةَ لَكَ فِي خَارِجِ      يَخْبِرُ عَنْكَ بِمَا سَطَرَ<sup>(۲۷)</sup>

هیئت جسم تو لوحی ست و بر او سطرهاست. جان تو بحرست و جهان قطره‌هاست.

و در سخن بعضی از متوحده<sup>۲</sup> آمده است<sup>۳</sup> که «انا<sup>۴</sup> القرآن و السبع المثانی والروح<sup>۵</sup> لاروح

لاروح الاوانی»<sup>(۲۸)</sup> و دیگر آنکه حضرت رسالت فرمود در حق امیر علیه السلام:

«یا علی، كُنْتَ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ سِرًّا وَ صِرْتَ مَعِيَ<sup>۸</sup> جَهْرًا<sup>(۲۹)</sup>؛ و سرّ خدا، کلام خداست. همچنان

همچنان که امیر فرموده است<sup>۱۰</sup>:

«جميع أسرار الله تعالى في الكتب السماوية و جميع ما في الكتب السماوية في القرآن و

جميع ما في القرآن في فاتحة الكتاب و جميع<sup>۱۱</sup> ما في فاتحة الكتاب في بسم الله و جميع ما في

بسم الله في باء<sup>۱۲</sup> بسم الله و [۱۱] ما في جميع<sup>۱۳</sup> باء بسم الله في نقطه<sup>۱۴</sup> باء بسم الله و انا النقطة

۱. المضمّر، یعنی تو کتاب مبینی، آن کتاب مبین که به حرف‌های او مضمّر ظاهر شد. و بر همین معنی بعضی از اولیاء الله ...

۲. اولیاء الله.

۳. فرموده‌اند.

۴. ان.

۵. و روح الروح.

۶. یعنی من قرآن و سبع‌المثانی ام و روح روح نه روحی که در محل باشد. غرض آنکه امیر(ع) چنین فرمود: فانت الكتاب المبین الذی.

۷. امیر(ع) که:

۸. مع.

۹. یعنی ای علی با همه انبیاء به سرّ بودی و با من آشکارا شدی.

۱۰. که.

۱۱. و ما فی.

۱۲. الباء.

۱۳. و جميع ما فی الباء.

۱۴. فی النقطة تحت الباء.

التي<sup>۱</sup> تحت الباء»<sup>۲(۳۰)</sup>.

پس از این سخن معلوم شد که<sup>۳</sup> اسرار خدا که در جمیع کتب سماوی ست منم. و با جمیع جمیع انبیا کتب سماوی همراه بود. پس به همه سر کتب آسمانی همراه بوده باشد. اما چون این کتب<sup>۴</sup> آسمانی به حضرت رسالت ختم شود<sup>۵</sup> از آن رو<sup>۶</sup> که سر او حضرت امیر علیه‌السلام علیه‌السلام آشکارا شد<sup>۷</sup>:

همراه نهان او علی بود	گر ز آنکه نبی و گرولی بود
زو یافت سخن تمام ترتیب	چون ذات علی ست اصل ترکیب
این نطق خدا که رهنما بود	همراه نهان انبیا بود
ممسوس بود بذات خالق <sup>۸</sup>	چون بود علی کلام ناطق
این نطق خدا که چهره <sup>۹</sup> بنمود	با جمله انبیا به سر بود

و دیگر آنکه حضرت حق<sup>۱۱</sup> فرموده است در قصه موسی که چون موسی به نزد<sup>۱۲</sup> آتش

۱. انا النقطة تحت الباء.

۲. یعنی جمیع اسرار خدا در کتاب‌های [آسمانی ست و جمیع آنچه در کتاب‌های آسمانی ست در قرآنست و جمیع آنچه در قرآنست در فاتحة الكتاب است و جمیع آنچه در فاتحة الكتاب است در بسم الله است و آنچه در جمیع اوست در نقطة باست و منم نقطة که در تحت باست.

۳. که منم اسرار خدا و اسرار کتاب آسمانی همراه بود پس به همه ...

۴. قرآن.

۵. شد.

۶. از آن رو سر او که حضرت امیر(ع) باشد باو ظاهر شد.

۷. نظم.

۸. بیت دوم و سوم و چهارم در این نسخه وجود ندارد.

۹. که.

۱۰. جهر.

۱۱. آنکه حق تعالی.

۱۲. نزدیک.

آمد، ندا کرده شد که از «أنا ربُّک»<sup>(۳۱)</sup> وقتی که آتش که جزوی از اجزای بدن<sup>۳</sup> انسان است<sup>۴</sup> است<sup>۴</sup> و یکی از عناصر اربعه است و وجود او ظاهر اوست، قابلیت آن داشته باشد که صدای «أنی انا الله و انا ربک»<sup>(۳۲)</sup> از او برآید، پس حقیقتی<sup>۵</sup> و مظهری که وجود او نور باشد به طریق اولی که از او این صداها که در «خطبة البیان»<sup>۷</sup> است برآید؛ و با وجود آنکه<sup>۸</sup> امیر علیه السلام هیچ‌جا<sup>۹</sup> نفرمود<sup>۱۰</sup> که<sup>۱۱</sup> «أنا الله» و «أنا الرحمن» که اگر خطاب کردی، خصم را اعتراض رسیدی. زیرا که<sup>۱۲</sup> الله اسم ذات است؛ و این معنی که وجود او نور است آن حدیث است که حضرت رسالت<sup>۱۳</sup> پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است که:

«أنا و علی نوراً بین یدی الله قبل أن یخلق آدمَ بِأربعة عشر الفَ عامٍ فلما خلق الله تعالی<sup>۱۵</sup> آدمَ نقلَ ذلک [۱۲] النورُ الی صلبه فلم یزل یقله من صلب الی صلب حتی أقره<sup>۱۶</sup> فی صلب

۱. شد، گفت: «انی اناالله قال الله تعالی فلما آیتها نودی یا موسی انی انا ربک فاخلع نعلیک» یعنی چون موسی نزد آتش آمد ندا ...

...

۲. که منم پروردگار تو.

۳. ترکیب.

۴. او را قابلیت آن باشد که به واسطه تجلی حق صدا و ندای انی انا الله رب العالمین از او ...

۵. حقیقت.

۶. در آن.

۷. مذکور است.

۸. با وجود امیر(ع).

۹. در آن خطبه.

۱۰. نفرمودند.

۱۱. انی انا الله گفتمی ظاهراً خصم را ...

۱۲. که از جمیع اسما به اتفاق الله ...

۱۳. رسالت فرموده که.

۱۴. کنت.

۱۵. «تعالی» ندارد.

۱۶. آقراه.

عبدالمطلب فقسمة قسمن فصیر قسمی فی صلب عبدالله و قسم علی فی صلب ابی طالب  
فعلی منی و أنا منه»<sup>۲(۳۳)</sup>.

و در حدیث دیگر فرمود<sup>۳</sup> که «أنا و علی من نور واحد»<sup>(۳۴)</sup>. و در قرآن است که «الله نور السموات والارض مثل نوره كمشكاة»<sup>(۳۵)</sup>. پس حق چون<sup>۵</sup> نور آسمان و زمین باشد و جمیع انوار فرع نور محمد است<sup>۶</sup> و علی علیه السلام عین آن نور<sup>۷</sup>، پس او را<sup>۸</sup> رسد که گوید: «أنا النور الذی اقتبس منه<sup>۹</sup> موسی فهدی»<sup>(۳۶)</sup>. بنابراین<sup>۱۰</sup> آن آتش که «أنا ربک» گفت<sup>۱۱</sup>، همین نور بود که<sup>۱۲</sup> به قول<sup>۱۳</sup> علی علیه السلام<sup>۱۴</sup>، تعبیر از آن کرده شد و چون حضرت رسالت

۱. «فی» ندارد.

۲. منقول است این حدیث از صدر الافاضل که از فحول علمای اهل سنت است و معنی حدیث آن است که من و علی یک نوریم میان هر دو دست خدای تعالی پیش از آنکه آدم را آفرید به چهارده هزار سال. پس چون آدم را آفرید نقل کرد آن نور را به صلب آدم و همیشه آن نور را نقل می‌کرد از صلبی به صلبی تا قرار دارد او را در صلب عبدالمطلب. پس منقسم گردانید این نور را به دو قسم. قسم من به پشت عبدالله رفت و قسم علی به پشت ایطالب؛ پس علی از من است و من از او.

۳. آمده است که.

۴. «مثل نوره كمشكاة» ندارد.

۵. پس چون حق.

۶. «باشد» ندارد.

۷. محمدی‌ست.

۸. زیرا که عین نور رسالت عین نور حق است.

۹. حضرت امیر را(ع).

۱۰. «منه» ندارد.

۱۱. یعنی منم نوری که اقتباس کرد از آن نور موسی و هدایت کرد موسی را.

۱۲. پس.

۱۳. یا موسی.

۱۴. و.

۱۵. امیرالمؤمنین(ع).

۱۶. و رب جمیع اشیا کلمه کن است و امیر عین آن کلمه اکنون چون حضرت ...

و امیر علیهما السلام از یک نور باشند<sup>۱</sup>.

اگر سائل سؤال کند که چون است که حضرت<sup>۲</sup> رسالت پناه محمدی صلعم، از این کلمات<sup>۳</sup> کلمات<sup>۳</sup> نفرمود و از حضرت امیر(ع) صادر شد و به ظهور آمد؟ جواب آن است که هرچند<sup>۴</sup> ایشان از یک نور<sup>۵</sup> بودند اما مرتبه حضرت رسالت، مرتبه نبوت است و<sup>۶</sup> این صفت بر ایشان غالب و این مرتبه تعلق به خلق دارد<sup>۷</sup> که آن موقوف جبرئیل و محتاج به واسطه است<sup>۸</sup> و در هر امری که به خلق می‌رساند<sup>۹</sup>، موقوف به وحی است و تا از حضرت واجب الوجود ملک بر وی منزل نمی‌شد، مأمور نبود که حکمی از احکام بر خلق ظاهر گرداند به حکم «و ما یَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، اِنْ هُمْ اِلَّا وَحیٌ یُّوحی»<sup>(۳۷)</sup> و «یا ایها الرسولُ بَلِّغْ ما انزلَ الیکَ مِنَ رَبِّکَ»<sup>(۳۸)</sup> اما مرتبه امیر(ع) مرتبه ولایت است و مقام کشف عطا و تأویل حقایق است. همچنان که: «أنا اعلم بتأویل القرآن و الکتب السالفه»<sup>(۳۹)</sup>. [۱۳] و میان مرتبه ولایت و ذات هیچ حجاب و احتجاب نیست و بی‌واسطه ولی را مشاهده ذات و صفات حاصل است؛ و دیگر آنکه حضرت رسالت<sup>۱۱</sup> پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

۱. باشد.

۲. حضرت از این ...

۳. نکته‌ها که امیر فرمود، نفرمود جواب ...

۴. که.

۵. نورند.

۶. و مرتبه نبوت تعلق به خلق ...

۷. و از الست شد و ختم گشت و این مرتبه محتاج ...

۸. می‌باشد که آن ملک است و در هر ...

۹. در آن باب مأمورست از حق چنان که یا ایها الرسول ...

۱۰. یعنی ای رسول برسان آنچه من فرستادم به تو از پروردگار و به‌غیر از مأمور نیست از آن است که فرموده: انما علیک البلاغ و علینا الحساب و فرمود: بعثت ببیان الشریعة لایبان الحقیقه، یعنی برانگیخته شدم به بیان شریعت نه به بیان حقیقت و این سخن که امیر(ع) فرموده است و مرتبه او مرتبه ولایت و درین مرتبه او واسطه نیست، بلکه بی‌حجاب مشاهده حق می‌کند. و دیگر آنکه ...

۱۱. حضرت رسالت فرمود.

( )<sup>(۴۰)</sup> و<sup>۲</sup> مرتبه تأویل مخصوص حق است به نصّ «و ما یعلمُ تأویلهُ إِلَّا اللهُ»<sup>(۴۱)</sup> و بلکه ایشان هر دو<sup>۴</sup> یک حقیقت‌اند و غیریت در<sup>۵</sup> میان ایشان نیست مگر<sup>۶</sup> در تعین و تشخّص. بلکه هر چیز که<sup>۷</sup> ایشان هر دو<sup>۸</sup> فرموده‌اند از هر<sup>۹</sup> باب و مشکلات سخن، هم<sup>۱۰</sup> از مرتبه نبوت<sup>۱۱</sup> و ولایت حضرت رسالت است؛ زیرا که حضرت<sup>۱۲</sup> هم مرتبه ولایت دارد و هم مرتبه نبوت؛ و<sup>۱۳</sup> ولایت حضرت محمد<sup>۱۴</sup> افضل<sup>۱۵</sup> و اغلب از نبوت اوست. چنان‌که این بحث که ولایت فاضل‌تر است یا نبوت، در میان خلائق هست و آخر بر این مقرر می‌شود که ولایت نبی بر نبوت<sup>۱۶</sup> او فاضل‌تر است نه ولایت غیر نبی<sup>۱۷</sup>.

غرض آنکه<sup>۱۸</sup> ولایت علی<sup>۱۹</sup> همان ولایت حضرت محمدست<sup>۱</sup> و ایشان هر دو با هم

۱. من جنگ به تنزیل می‌کنم و علی به تأویل.

۲. و تأویل مرتبه حق است که و ما یعلم ...

۳. «و» ندارد.

۴. «هر دو» ندارد.

۵. «در» ندارد.

۶. مگر.

۷. «ک» ندارد.

۸. «هر دو» ندارد.

۹. در باب توحید.

۱۰. همه.

۱۱. «نبوت و» ندارد.

۱۲. حضرت رسالت را مرتبه نبوت و مرتبه ولایت هر دو هست.

۱۳. و مرتبه.

۱۴. رسالت.

۱۵. با نبوت در میان خلائق هست پس ولایت نبی ...

۱۶. غالبست

۱۷. غیر.

۱۸. اکنون.

۱۹. حضرت امیر.

اشتراکی و اختصاصی که دارند در ولایت است؛ و رسول علیه السلام فرمود که «لی مع الله وقت» لا یسعی فیه ملک مقرب و لا بنی مرسل»<sup>(۴۲)</sup>. و مراد از ملک مقرب در مقام جبرئیل است و نبی مرسل اشاره به ذات حضرت متکلم. چون چنین باشد<sup>۳</sup>، هرچه امیر گفته باشد<sup>۴</sup> از آن<sup>۵</sup> مرتبه «لی مع الله» است که مقام ولایت است و در آن مقام غیر را دخل نیست و بلکه مقام «فناء فی الله» که در اصطلاحات بعضی از متوحد آمده است، این است.

و دیگر آنکه امیر فرموده اند<sup>۶</sup> که «أنا النقطة التی<sup>۷</sup> [۱۴] تحت الباء»<sup>(۴۳)</sup>؛ و جای دیگر<sup>۸</sup> فرموده اند که<sup>۹</sup> «أنا الكتاب المسطور»<sup>(۴۴)</sup>؛ و باز فرموده اند: «العلم نقطة کثرها<sup>۱۰</sup> الجاهلون»<sup>(۴۵)</sup>. چون<sup>۱۱</sup> وجود او نقطه باشد معین<sup>۱۲</sup> که جمیع حروف در تحت نقطه اند<sup>۱۳</sup>، بدان اعتبار که چون کاتب قلم بر کاغذ نهاد که کتابت کند، از یک ناگزیر است. یعنی بالضروره نقطه حاصل می گردد و چون آن نقطه ضروری حرکت کرد، نقطه [ای] دیگر پیدا شد مماس به نقطه اول. همچنین نقاط چند پیدا می گردد در ظهور الف تا هفت نقطه و شش نقطه نسبت با نقطه الف اول ضروری است و مگر واقع می شود همچنین در ظهور با و تا و سایر حروف. پس «العلم

۱. نبی است و رسول (ص) فرمود لی مع الله ...

۲. یعنی مرا با خدا وقتی ست که در آن وقت نمی گنجد ملک مقرب که جبرئیل باشد و نبی مرسل که وجود او باشد که مرتبه نبوت است که آن وقت عبارت است از مرتبه ولایت حضرت رسالت چون چنین ...

۳. است، پس ...

۴. که ظاهراً اشکالی دارد.

۵. مقام و آن مقام فنا محض می باشد که عبارت از آن مقام فناء فی الله و بقاء بالله است و دیگر آنکه ...

۶. فرموده است که.

۷. «التی» ندارد.

۸. و نیز.

۹. العلم نقطة ...

۱۰. کثر.

۱۱. پس.

۱۲. مقرر است که.

۱۳. است و در نقطه مندرج است چون گفته اند که علم نقطه است معنی آن باشد که وجودش محض علم است پس جمیع انبیا که ...

نقطه<sup>۴</sup> به این اعتبار راست آمد.

اکنون مخفی نماند که جمیع انبیا که آمدند با ایشان کتاب آسمانی همراه بود<sup>۱</sup>، از آن فرمود: فرمود: «یا علی کنت مع الانبیاء سراً و صرت معی جهراً»<sup>۲</sup>؛ و آن جمیع کتاب از این حروفات خالی نبود و این نقطه در همه ساری و جاری بود و سرّ خدا در مظهر محمدی ظهور یافت به اعتبار آن کلامی که بر او منزل شد و در دو مرتبه به ظهور آمد: یکی مفرد، همچو «کهیص»<sup>(۴۶)</sup> و سایر حروفات مقطعه؛ و دوم مرکب، مثل: «ذکر رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدُهُ ذَکَرِيَّا»<sup>(۴۷)</sup> و علی علیه‌السلام خود را «کهیص» خواند. حیث قال: «انا کهیص». رباعی:<sup>۳</sup>

در طور نبوت عدم از حق شی شد      هر نقطه که قابل صفت بُد حی شد  
در کشف ولی چو نور دور از فی شد      ملک و ملکوت و ماسوی الله طی شد  
و فکر<sup>۴</sup> صائب ره بدین معنی می‌برد [۱۵] که سماوات و ارض و آنچه<sup>۵</sup> در میان هر دو است، همه قائم به کلام خدایست<sup>۶</sup> و بیرون از او نیست که اگر بر سبیل فرض و تقدیر، این حروف<sup>۷</sup> که از این نقطه<sup>۸</sup> به ظهور آمدند، از سماوات و ارض<sup>۹</sup> کسی در کشد، البته سماوات و سماوات و ارض موجود نمانند. پس در همه اشیا، علی علیه‌السلام به حکم حدیث<sup>۱۱</sup> «علی مع

۱. و آن جمیع کتاب آسمانی از این حروف خالی نیست و این حروف از این نقطه خالی نه، پس نقطه در همه ساری و جاری باشد از آن فرمود حضرت رسالت که یا علی کنت ...

۲. یعنی سرّ خدا تویی و سر خدا در مظهر محمدی ظهور یافت. نظم:

۳. نظم.

۴. دقیق می‌باید کرد که سماوات ...

۵. هرچه در اوست ...

۶. حق است.

۷. کلام خدا.

۸. که امیر(ع) فرموده که انا النقطه.

۹. آمد کسی از.

۱۰. بدر بیرون برد اشیا موجود نماند.

۱۱. و آیه ساری باشد همچنان که علی مع ...



القرآن و القرآن معه»<sup>(۴۸)</sup> با همه است؛ زیرا که این حروف قرآنی بی وجود نقطه ممکن نیست<sup>۲</sup> نیست<sup>۲</sup> که موجود باشند و آن حضرت خود را نقطه خوانده است<sup>۳</sup>:

یک نقطه الف گشت و الف جمله حروف<sup>۴</sup> در هر حرفی الف به اسمی موصوف<sup>(۴۹)</sup> مقصود آنکه این مشکلات خطبة البیان هم<sup>۵</sup> از کلام امیر برمی خیزد که «انا کلام الله ناطق»<sup>۶</sup> ناطق»<sup>۶</sup>. و این مختصر فی الجملة دستوریست در حل بعضی غوامض آن به قدر فهم جمعی که باعث بودند و الا در حل هریک از کلمات طیبه این خطبه شروع کردن، موجب اطناب می شود و مقصود نسبت با مبتدیان فوت می گردد.

نظم: لیسَ علی الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد<sup>(۵۰)</sup>  
قطعه<sup>۷</sup>: عجبی نیست از خدا که کند جمع اندر یکی همه عالم  
هر که داند علی بدین توجیه می شود<sup>۸</sup> سرور بنی آدم<sup>۹</sup>  
شرف معجزات او بر زندیق حدیث نور چراغ است و دیده اعمی

تمت بحمد الله و فیضه، رساله شرح خطبة البیان سید شریف - رحمت الله - .

۱. «با همه است» ندارد.

۲. و او خود را نقطه ...

۳. شعر.

۴. گشت.

۵. هم از این نقطه جامعه امیر علیه السلام برمی خیزد.

۶. بیت:

چون هست علی کلام ناطق / ممسوس بود بذات خالق

حکایت شرف و معجزات او بر زندیق / حدیث نور چراغست و درک دیده اعمی

لیس علی الله بمستنکر / ان یجمع العالم فی واحد

۷. شعر: عجبی نیست.

۸. می سزد.

۹. عالم.

۱۰. والسلام علی من اتبع الهدی. تم تم تم.

قال بعض العرفاء: العارف من يرى الحق في كل شيء بل يرى الحق عين كل شيء.

## ۵. نتیجه‌گیری

خطبة البيان از خطبه‌های منسوب به مولا علی<sup>(ع)</sup> است که ایشان در آن با عباراتی شگرف به توصیف مقام خویش در مرتبه فناء فی‌الله پرداخته‌اند. از این خطبه و شروح آن، نسخه‌های خطی متعددی در کتابخانه‌های ایران و کشورهای دیگر وجود دارد. یکی از این شروح متعلق به شخصی به نام میر شریف آملی از نقطویان سده دهم هجری است که تاکنون ناشناخته بوده است. از این شرح، نسخه‌های متعددی با تفاوت‌هایی چند وجود دارد. نسخه‌ای که نام میر شریف را در مقدمه و انتهای خود دارد، به شماره ۱۰۱۵ در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است. شارح در این شرح یا به عبارت دیگر تأویلات، به نکات عرفانی عمیقی اشاره می‌کند و چند عبارت خطبه را تأویل می‌کند و شأن نزول این کلمات را مقام فناء فی‌الله می‌داند که حاصل قرب نوافل ولی است و شطحیات راستین عرفانی را نیز از همین سرچشمه می‌داند. وی با اشاره به واقعه تجلی کردن خدا بر موسی از درون آتش، بر این باور است که وقتی آتش این قابلیت را دارد که به واسطه تجلی حق، ندای «إني انا الله رب العالمين» از او برخیزد، پس از حقیقت و مظهري که وجود او نور است به طریق اولی خطبة البيان بیان می‌شود.

پس از معرفی اجمالی میر شریف و رساله‌اش و بیان روش تصحیح، تصحیح نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۱۰۱۵ مشکوة، به خط نستعلیق ترکی و نسخه بدل آن به شماره ۵۴۷/۲۲، کتابخانه ملک همراه با برخی توضیحات برای نخستین بار در این مقاله از نظر گذشت.

پی‌نوشت‌ها

۱. بقره: ۱۵۷.

۲. نک: طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱: ۱۴۶؛ دیلمی، ۱۴۱۲ق، ج ۲: ۲۱۰؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۵: ۲۱ و ج ۵۴: ۱۷۰؛ صدوق، ۱۳۶۲، ج ۲: ۶۴۰.
۳. نک: ۱۳۶۲، ج ۱: ۳۱؛ همو، ۱۳۷۸ق، ج ۲: ۵۸؛ حلّی، ۱۴۱۱ق: ۱۱؛ صدوق، ۱۴۰۰ق: ۲۳۶؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۵: ۲۴؛ صدوق، بی تا، ج ۱: ۱۳۴؛ آملی، ۱۳۸۶: ۷۳۳.
۴. نک: حسینی حلّی، ۱۴۰۰ق: ۱۹۲؛ محدث اربلی، ۱۳۸۱ق، ج ۱: ۱۱۳؛ حلّی، ۱۴۱۱ق: ۵۱؛ ابن مغزالی شافعی، ۱۴۲۴ق: ۱۲۰.
۵. در نسخه: فتها.
۶. در نسخه: کانینفی.
۷. در نسخه: تهیج.
۸. نک: برسی، ۱۴۲۷ق: ۲۶۸.
۹. با اندکی تفاوت نک: برهان فوری، ۱۳۶۴ق، ج ۱: ۲۰۵؛ کلینی، ۱۳۶۲، ج ۴: ۵۳ و ۵۴؛ غزالی، بی تا، ج ۴: ۲۹۸؛ مکی، ۱۳۸۱ق، ج ۲: ۱۳۴؛ ابن جوزی، ۱۳۵۶ق، ج ۱: ۹.
۱۰. شطح حسین بن منصور حلّاج: سلمی، ۱۳۷۲ق: ۳۰۷؛ بقلی، ۱۳۷۴: ۲۸۸ و ۳۵۴.
۱۱. شطح بایزید بسطامی: مکی، ۱۳۸۱ق، ج ۲: ۱۴۸؛ عطار، ۱۳۲۱، ج ۲: ۱۳۵؛ سهلگی، ۱۳۸۴، کتاب النور (دفتر روشنایی): بقلی، ۱۳۷۴.
۱۲. شطح ابوسعید ابوالخیر: منور، ۱۳۴۸: ۲۱۷؛ بقلی، ۱۳۷۴: ۵۸۲.
۱۳. دیوان شمس، مولوی.
۱۴. انفال: ۱۷.
۱۵. عراقی، ۱۳۷۵: ۱۱۲.
۱۶. با تفاوت نک: مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۶۷: ۲۸۷؛ صدوق، ۱۳۸۹ق: ۳۳۷؛ شعیری، ۱۴۰۵ق: ۹۴.
۱۷. نک: نسائی، ۱۳۸۲: ۶۸؛ حسینی حلّی، ۱۴۰۰ق، ج ۱: ۵۶.
۱۸. نک: فیروزآبادی، ۱۳۹۲ق، ج ۳: ۲۴؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۹: ۳۱۳ و ج ۱۰۷: ۳۱؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹ق، ج ۳: ۲۲۱.
۱۹. مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۰: ۵۴۶ و ج ۷۹: ۱۹۹.

۲۰. یس: ۸۲.
۲۱. انفال: ۷؛ شوری: ۲۴.
۲۲. مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۹: ۳۴۷؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹ق، ج ۲: ۳۸۵ و ج ۳: ۳۸۷؛ برسی، ۱۴۲۷ق: ۲۶۵.
۲۳. اعراف: ۵۴.
۲۴. برسی، ۱۴۲۷ق: ۲۶۸.
۲۵. اسراء: ۸۵.
۲۶. قاضی سعید قمی، ۱۳۸۱: ۲۰۷.
۲۷. علی بن ابیطالب، ۱۳۸۵: ۱۷۹-۱۷۸.
۲۸. با تفاوت: مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۴: ۱۱۵؛ برسی، ۱۴۲۷ق: ۲۶۸.
۲۹. با تفاوت: آملی، ۱۳۸۶: ۵۱۲ و ۵۳۱.
۳۰. با تفاوت: نعمت‌الله ولی، ۱۳۵۶، ج ۲: ۲۰۵ و ج ۳: ۱۷؛ آملی، ۱۳۸۶: ۵۴۵ و ۷۳۳.
۳۱. طه: ۱۲.
۳۲. قصص: ۳۰.
۳۳. مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۵: ۳۳؛ دیلمی، ۱۴۱۲ق، ج ۲: ۲۱۰؛ صدوق، ۱۳۶۲، ج ۲: ۶۴۰؛ محدث اربلی، ۱۳۸۱ق، ج ۱: ۲۹۶.
۳۴. مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۵: ۱۱ و ج ۱۶: ۹۷ و ج ۲۵: ۲۴ و ج ۳۳: ۴۷۹؛ صدوق، ۱۴۰۰ق: ۲۳۶؛ همو، ۱۳۶۲، ج ۱: ۳۱؛ أحسائی، ۱۴۰۳ق، ج ۴: ۱۲۴؛ صدوق، ۱۳۷۸ق، ج ۲: ۵۸؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹ق، ج ۱: ۲۷ و ج ۳: ۲۶۹؛ آملی، ۱۳۸۶: ۷۳۳.
۳۵. نور: ۳۵.
۳۶. برسی، ۱۴۲۷ق: ۲۶۸؛ قاضی سعید قمی، ۱۳۸۱: ۲۰۶.
۳۷. نجم: ۳ و ۴.
۳۸. مائده: ۶۷.
۳۹. با تفاوت: برسی، ۱۴۲۷ق: ۲۶۹؛ کلینی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۳۰۲؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۷: ۳۱؛ طبرسی،

۴۰. در نسخه اصلی خالی است، اما در نسخه بدل این جمله آمده است: «من جنگ به تنزیل می‌کنم و علی به تأویل.»
۴۱. آل عمران: ۷.
۴۲. عجلونی، ۱۴۰۸ق، ج ۲: ۱۷۳؛ و با کمی تفاوت: قاری، ۱۳۹۱ق: ۲۹۹.
۴۳. برسی، ۱۴۲۷ق: ۲۱؛ نعمت الله ولی، ۱۳۴۵، ج ۲: ۲۰۵ و ج ۳: ۱۷.
۴۴. برسی، ۱۴۲۷ق: ۲۶۹.
۴۵. أحسائی، ۱۴۰۳ق، ج ۴: ۱۲۹؛ آملی، ۱۳۸۶: ۱۳۳.
۴۶. مریم: ۱.
۴۷. مریم: ۲.
۴۸. مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۲: ۲۲۲ و ج ۳۲: ۲۰۶؛ طوسی، ۱۴۱۴ق: ۴۶۰؛ محدث اربلی، ۱۳۸۱ق، ج ۱: ۱۴۸؛ حلی، ۱۴۱۱ق: ۲۳۶.
۴۹. بابا افضل کاشانی.
۵۰. دیلمی، ۱۴۱۲ق، ج ۲: ۲۱۷؛ راوندی، ۱۴۰۹ق، ج ۲: ۸۸۳.

## منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آملی، سید حیدر (۱۳۸۶)، جامع الاسرار و منبع الانوار، تصحیح هانری کرین و عثمان اسماعیل یحیی، تهران: علمی و فرهنگی.
۳. ابن جوزی (۱۳۵۶ق)، صفة الصفوه، ج ۱، حیدرآباد دکن.
۴. ابن شهر آشوب سروی مازندرانی، محمد (۱۳۷۹ق)، المناقب آل ابيطالب، تصحیح هاشم رسولی محلاتی، قم: مؤسسه انتشارات علامه.

۵. ابن مغزلی شافعی، ابوالحسن علی بن محمد (۱۴۲۴ق)، مناقب الامام علی بن ابیطالب، بیروت: دار الأضواء.
۶. أحسائی، ابن أبی جمهور (۱۴۰۳ق)، عوالی اللالی، قم: م‌طبعة سیدالشهدا.
۷. اسدپور، رضا (۱۳۸۷ الف)، «نظر میرزای قمی درباره خطبة البیان»، عرفان ایران، شماره ۳۳ و ۳۴.
۸. — (۱۳۸۷ ب)، «خطبة البیان و شطحیات عارفان»، پژوهشنامه ادیان، نیمسال‌نامه علمی پژوهشی ادیان و عرفان تطبیقی، سال دوم، شماره ۳، ۱-۴۰.
۹. — (۱۳۹۱)، «خطبة البیان به روایت هفت باب بابا سیدنا و تأثیر آن بر امام‌شناسی نزاریه»، خدای‌نامه، فصلنامه تخصصی مطالعات تطبیقی ادیان و عرفان، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرری، سال اول، شماره ۱، ۱-۲۴.
۱۰. اسفندیار، کیخسرو (۱۳۶۲)، دبستان مذاهب، به‌اهتمام رحیم رضازاده ملک، تهران: طهوری.
۱۱. اسکندریک منشی (۱۳۱۴)، عالم‌آرای عباسی، تهران: بی‌نا.
۱۲. اوحدی بلیانی، تقی‌الدین، تذکره عرفات عاشقین، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک.
۱۳. بابا سیدنا (۱۹۳۳م / ۱۳۵۲ه)، هفت باب، تصحیح ایوانف، بمبئی: طبع مظفری.
۱۴. بداونی، عبدالقادر (۱۸۶۹)، منتخب التواریخ، هند: کلکته.
۱۵. بدوی، عبدالرحمن (۱۹۷۶م)، الانسان الكامل فی الاسلام، کویت: وكالة المطبوعات.
۱۶. برسی، حافظ رجب (۱۴۲۷ق)، مشارق انوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین، تحقیق سید علی عاسور، منشورات ذوی القربی.
۱۷. برهان فوری (۱۳۶۴ق)، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، حیدرآباد دکن.
۱۸. بستی، اسماعیل بن احمد (۱۳۸۰)، کتاب المراتب فی فضائل امیرالمؤمنین، تحقیق

محمد رضا انصاری قمی، قم: دلیل.

۱۹. بقلی شیرازی، روزبهان (۱۳۷۴)، شرح شطیحات، تصحیح هانری کرین، تهران: طهوری.
۲۰. بیدآبادی، مسعود (۱۳۸۱)، «خطبة الافتخار و خطبة تطنجیه»، علوم حدیث، سال هفتم، شماره ۲۵.
۲۱. تهرانی، آقابزرگ (۱۴۰۳ق)، الذریعة الی تصانیف الشیعه، بیروت: دار الاضواء.
۲۲. حاجی خلیفه (بی تا)، کشف الظنون، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۳. حسینی حلّی، علی بن طاووس (۱۴۰۰ق)، الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، قم: خیّام.
۲۴. حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۱۱ق)، کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین، تهران: وزارت ارشاد.
۲۵. خصیبی، حسین بن حمدان (۱۴۱۱ق)، الهدایة الکبری، طبع الرابعه، لبنان، بیروت: مؤسسه البلاغ.
۲۶. داراشکوه، شاهزاده محمد (۱۳۵۲)، حسنات العارفين، با تصحیحات و مقدمه، سید مخدوم رهین، تهران: مؤسسه تحقیقات و انتشارات ویسمن.
۲۷. دیلمی، حسن (۱۴۱۲ق)، ارشاد القلوب الی الصواب، قم: شریف رضی.
۲۸. ذکاوتی قراگزلو، علیرضا (۱۳۸۳)، جنبش نقطویه، قم: نشر ادیان.
۲۹. راوندی، قطب الدین (۱۴۰۹ق)، الخرائج و الجرائح، قم: مؤسسه الامام المهدي.
۳۰. سلمی، عبدالرحمن (۱۳۷۲ق)، طبقات الصوفیه، تحقیق نورالدین سربیه، مصر.
۳۱. سهلگی، محمد بن علی (۱۳۸۴)، دفتر روشنایی، از میراث عرفانی بایزید بسطامی، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
۳۲. شافعی، محمد بن طلحه، الدر المنظم فی السر الاعظم، نسخه خطی شماره ۲۵۶۱،

- کتابخانه مرعشی نجفی؛ و نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی، کتابت سال ۷۲۹ق.
۳۳. شاه‌نوازخان، نواب صمصام‌الدوله (۱۲۰۹ق)، مآثر الامراء، هند: کلکته.
۳۴. شعیری، تاج‌الدین محمد (۱۴۰۵ق)، جامع الأخبار، قم: رضی.
۳۵. شیرازی، صدرالدین محمد (ملاصدرا) (۱۴۱۹)، الحكمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعه، ج ۷، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳۶. شیرازی، مؤید فی‌الدین (۱۹۷۵م)، مجالس، بمبئی.
۳۷. صادقی، مصطفی (۱۳۸۳)، «خطبة البیان و خطبه‌های منسوب به امیرالمؤمنان»، علوم حدیث، سال نهم، شماره ۳۳.
۳۸. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بابویه قمی (۱۳۸۹ق)، التوحید للصدوق، قم: جامعه مدرسین.
۳۹. — (۱۴۰۰ق)، أمالی للصدوق، بیروت: اعلمی.
۴۰. — (۱۳۶۲)، الخصال، قم: جامعه مدرسین.
۴۱. — (بی‌تا)، علل الشرایع، قم: داوری.
۴۲. — (۱۳۷۸ق)، عیون أخبار الرضا، تهران: نشرجهان.
۴۳. — (۱۴۰۳ق)، معانی الاخبار، قم: جامعه مدرسین.
۴۴. — (بی‌تا)، من لایحضره الفقیه، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
۴۵. صفار قمی، محمد بن حسن (۱۴۰۴ق)، بصائر الدرجات، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی.
۴۶. طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳ق)، الاحتجاج علی اهل اللجاج، مشهد: مرتضی.
۴۷. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۴ق)، الأمالی للطوسی، قم: دارالثقافه.
۴۸. طوسی، خواجه نصیرالدین (۲۰۰۵م)، روضة تسلیم یا تصورات، تصحیح و ترجمه به انگلیسی، سید جمال حسینی بدخشانی، لندن، I.B.Tauris.



۴۹. عجلونی، اسماعیل بن محمد، (۱۴۰۸ق)، **كشف الخفاء**، قم: دارالکتب العلمیه.
۵۰. عراقی، فخرالدین ابراهیم (۱۳۷۵)، **کلیات عراقی**، سعید نفیسی، تهران: سنایی.
۵۱. عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۲۱)، **تذکره الاولیا**، تصحیح نیکلسون، لیدن، تهران.
۵۲. علی بن ابیطالب (۱۳۸۵)، **دیوان الامام علی (ع)**، تهران: ارس.
۵۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۳)، **نهج البلاغه**، سید رضی، تحقیق صبحی صالح، تهران: اسوه.
۵۴. \_\_\_\_\_ خطبة البيان، نسخه خطی شماره ۵۹۴۸ کتابخانه ملک، کتابت ۹۵۷ق.
۵۵. غزالی، ابو حامد (بی تا)، **احیاء علوم الدین**، بیروت: دارالکتب العربی.
۵۶. فیروزآبادی، سید مرتضی (۱۳۹۲ق)، **فضائل الخمسة من الصحاح الستة**، تهران: اسلامیه.
۵۷. قاری، ملا علی (۱۳۹۱ق)، **الاسرار المرفوعة فی الاخبار الموضوعه**، تحقیق محمد صبّاغ، بیروت: دار الامامة و مؤسسة الرساله.
۵۸. قاضی سعید قمی، محمد سعید بن مفید (۱۳۸۱)، **شرح حدیث بساط یا حدیث غمامه (صحابه)**، تصحیح کتابخانه ملک، تهران: نشر صادق.
۵۹. قیصری، داود بن محمد (۱۳۷۵)، **شرح فصوص الحکم**، به کوشش سید جلال الدین آشتیانی، تهران: علمی و فرهنگی.
۶۰. کشی، محمد بن عمر (۱۳۴۸ش)، **رجال الکشی**، تحقیق دکتر حسن مصطفوی، مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد.
۶۱. کلینی رازی، ابو جعفر محمد بن یعقوب (۱۳۶۲ش)، **الکافی**، تهران: اسلامیه.
۶۲. کیا، صادق (۱۳۲۰)، **نقطویان یا پسیخانیان، ایران کوده**، شماره ۱۳، گردآورنده م.مقدم، تهران: انجمن ایران ویج.
۶۳. گولپینارلی، عبدالباقی (۱۳۷۴)، **فهرست متون حروفیه**، ترجمه توفیق سبحانی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۶۴. ماسینیون، لوئی (۱۹۷۶م)، «الانسان الكامل فی الاسلام و اصالة النشوریه»، الانسان الكامل فی الاسلام، عبدالرحمن بدوی، کویت: وكالة المطبوعات، ۱۰۴-۱۴۳.
۶۵. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ق)، بحار الانوار، بیروت: مؤسسة الوفاء.
۶۶. محدث اربلی، علی بن عیسی (۱۳۸۱ق)، كشف الغمة فی معرفة الائمة، تبریز: بنی هاشمی.
۶۷. مفید، محمد بن محمد نعمان (۱۴۱۳ق)، الاختصاص، تصحیح علی اکبر غفاری، قم: کنگره شیخ مفید.
۶۸. مکی، ابوطالب (۱۳۸۱ق)، قوت القلوب، بی‌جا: دار صادر.
۶۹. منزوی، احمد (۱۳۴۹)، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، تهران: مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای تهران.
۷۰. منزوی، علی نقی (۱۳۳۲)، فهرست کتابخانه اهدایی آقای سید محمد مشکوة به کتابخانه دانشگاه تهران، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۷۱. منور، محمد (۱۳۴۸)، اسرار التوحید، تحقیق ذبیح‌الله صفا، تهران: امیرکبیر.
۷۲. میر سید شریف (نقطوی)، شرح خطبة البیان، نسخه خطی شماره ۱۰۱۵، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، کتابت ۹۱۳ق.
۷۳. \_\_\_\_\_، شرح خطبة البیان، نسخه خطی مجموعه شماره ۵۴۷ کتابخانه ملک.
۷۴. \_\_\_\_\_، شرح خطبة البیان، نسخه خطی شماره ۱۲۶۱۲/۷ کتابخانه مجلس.
۷۵. \_\_\_\_\_، شرح خطبة البیان، نسخه خطی شماره ۲۳۹۸ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
۷۶. \_\_\_\_\_، شرح خطبة البیان، نسخه خطی شماره ۵۴۴۵ کتابخانه ملک.
۷۷. \_\_\_\_\_، شرح خطبة البیان، نسخه خطی شماره ۹۰۸۷/۳۳ کتابخانه مجلس.
۷۸. نسائی، احمد بن شعیب (۱۳۸۲)، خصائص امیرالمؤمنین، فتح‌الله نجارزادگان، قم: بوستان کتاب.

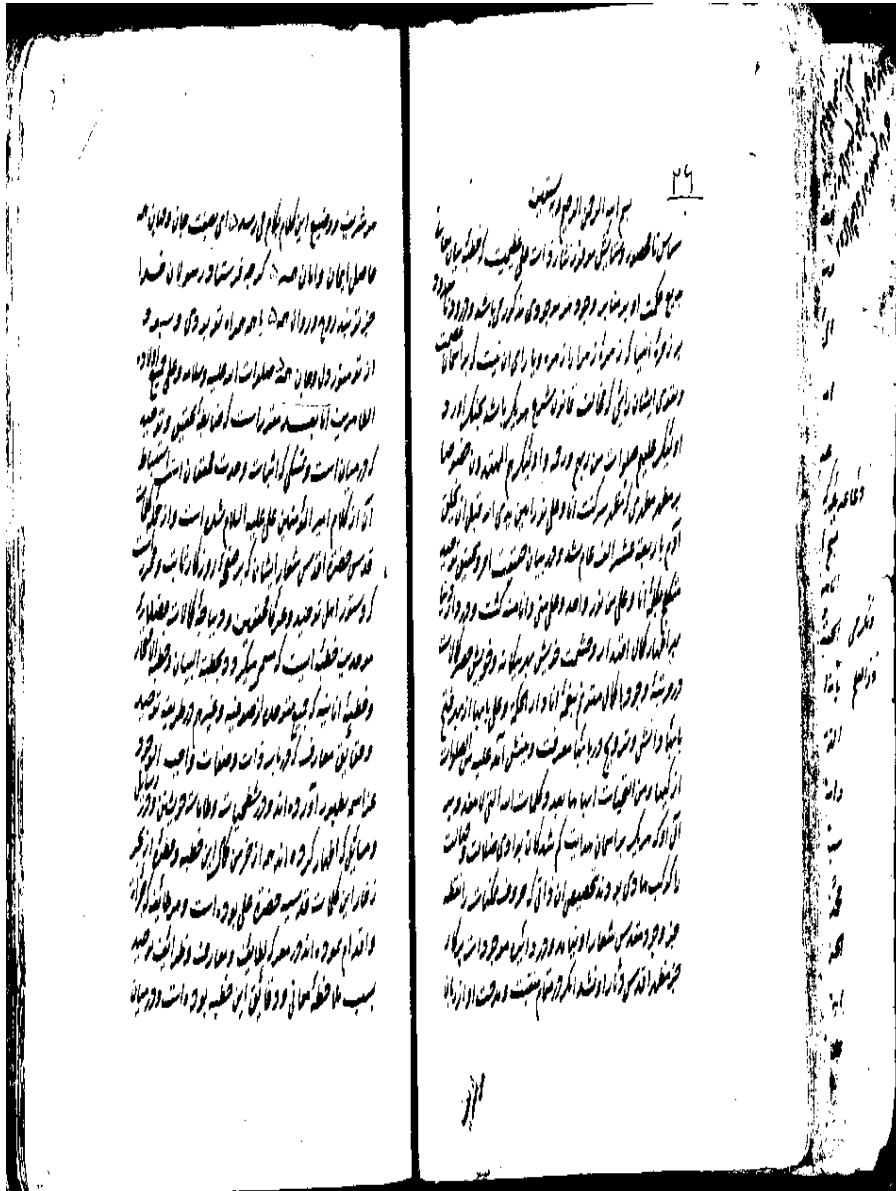
۷۹. نصرآبادی، محمدطاهر (۱۳۱۷)، تذکره نصرآبادی، تهران: بی‌نا.

۸۰. نعمت‌الله ولی (۱۳۴۵)، رسائل، به کوشش دکتر جواد نوربخش، تهران: بی‌نا.

81. Massignon Louis (1948), **L' Homme parfait en Islam et son originalite' eschatology que par louis massignon Eranos – Jahrbuch** 1947, Zürich 1948, PP. 287-314.

پیوست‌ها

تصاویر برگ‌های اول و آخر نسخ خطی



الف - ۱. شماره ۱۰۱۵ دانشگاه تهران، برگ اول



الف - ۲. شماره ۱۰۱۵ دانشگاه تهران، برگ آخر

